وجعلناها رجوما للشياطين
17115
البروق المحمدیہ لرجم الشیاطین النجدیہ
احقاق الحق
وابطال الباطل
باہتمام محمد اسحاق و حافظ علی محمد طبع گردید

وجعلناها رجوماً للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

الحمد للہ والمنۃ کہ درین زمان میمنت اقتران این ہر دو کتاب فیض انتساب
در رد مذہب وہابیہ کلاب پیروان ابن عبد الوہاب مردود الاولی الالباب

(اعنی در متن)

البوارق المحمدیہ لرجم الشیاطین النجدیہ

۱۲۶۵ھ

ملقب بہ

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

۱۲۶۵ھ

و برحاشیہ

احقاق الحق وابطال الباطل

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی محمد الدین صاحب دام فیضہم
باہتمام تام و سعی مالا کلام الراجی الی رحمۃ اللہ الخلاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق صانہما اللہ عن شرور الآفات

در مطبع سول ملیٹری فتح بجلیہ طبع محلی گردید

البوارق المحمدیة لرجم الشیاطین النجدیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحبه اجمعا
الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی شفیع المذنبین
بالیقین محمد واله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجد
بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در
حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در
نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها یطلع
قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها وفتنها شدنی است واز نجد خواهد بر آمد امت
شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بود
سلطان عبد الحمید خان وتغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت
برهم شدن قوانین وضوابط مرسومه آن دولت وفساد رای او در تمشیت امور
وخلل واورزش بیجا باولاد سلطان مرحوم وعدم مراعات واجبات باعسا
رعایا علی العموم وامتداد سلطنتش به نوزده سال وخلع وقتل او از دست

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در ۱۲۲۲ه و تسلط سلطان مصطفی
چندماه و خلع و قتل او از دست مصطفی ابیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بیپایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
وانقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند نسبت بلاد و دور دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
و در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عدد شان بده و دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتاد
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و بهدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان درین اوان تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر را سر بخط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و در همه این وجوه
اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه و وقت را خاطرخواه یافته
از هر سو سر برآورده و بفکر ملک گیری افتاده نار فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملکیست درمیان حجاز و عراق

۳

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین صلعم گشته از ان روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چیست شرح
و عهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید انچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال انکه عبد الوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان فی ابناء زمانه و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بواو بد
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد چونکه این
امر موقوف بعساکر و خزاین است و از ان چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و بگر خواص خویش را
انگاش نموده رای خباثت انتمای همه ها بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری بهتر از تزویر و حیله و دینداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزائن بی شمار
و خالی از لشکر جرار واقع و در قرب و جوار تصرف باید آورد بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کارشان برهم است بسهولت دست خواهد داد فاتحه شد برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده عامه خلایق آن ملک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان و اهالی اطراف را انجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صلوات و
نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

۴

احکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام است هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم و اکثر خواص او که درین کید همداستان بودند و آخرا همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست
مخالفت جماعة مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همانروز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و جمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعیب نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همانروز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه متعین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در یکمین فرصت باختراع مذهبی که از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام بمیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبث طویت
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سند آورده بدین بیان
چنین و دعاوی مخترعه را با دله تراشیده فکر خویش مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

٥

خود سیاه ساخته محمد نام پسر شش بنظم مقدمه و بسطی بتفصیلی آن رساله مختصره را نظمی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت بتخصیص بتکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و بتدلیس اینکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروهه بکراهت
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مخلط ساخته و آیات و احادیث که از مفادش اصلا منشا نمی
داشته باشد برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان اینهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات آنها هستند
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معتبر بجبا و کرده و چند نسخ آن کتاب بخلفا و راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار فرار نموده مارقین مذکورین
بحرب لسانها باظهار و اعلان مافیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن
نهادند نهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث
ذریت آن ناعاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام بهانهٔ
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که بادراک حال اولین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات با هم بگر یکه در قرب زمان اختراع دین جدید دران بلاد رسید
و از چشم و گوش اینهمه ماجرا دیده و شنیده در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نموده
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد و با جمع قبائل عرب پردازد سرحد حجاز را محکم دارد آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار و باز هر گونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه اولین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و بر گویندگان

۶

زجر فرمودند اینگونه کلمات مفسدانه بار دگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا سعود با انبوه نا

معدود ورد از این سو هشیو باز مردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که

از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نیست شریف همان جواب

مید بد که متبع سنت را و بدعت مدعی تقوی چه امکان که بار تکاب هیچ محرمات و کبائر

پردازد با این شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل

که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته الطائف لطایف رسیده دفعةً

تمام شهر را محاصره نموده باعیان و ارکان که در باره مقابله و مزاحمت محل گمان بودند حکم

رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه خیر خواهی طلب کردگان و دیگران هم

با اطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان

از سر بر تن کسی نبوده یورش از هر چهار طرف بر طائف تمام از انطرف که تنفسی را فرصت

دم راست کردن دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از ینطرف

سفاکی را که اول مشق بود بمراحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر سر که پیش آمد

همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان

آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید از انچه در واقعه حره بر

اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده

کماشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده

که بعضے از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف

بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته در مکه که فوجی

نبود صرف پانصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید

هم بکرونا قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طائفه نوشته

خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طائف سراسیمه و خایف و بر غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از مهر نبودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز دیدن شبهه که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و برین ظن مطمئن که در طایف گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال با تابعین بیت الحرام نمیدهم و درین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردید چاره کار بغیر از فرار ندیده اقربان و خویشان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید آن اشقیا بی آنکه کسی مقابله و مزاحمت نمایند از هر چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد غافل نهار آگنده برخی بجبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا متعاقب کنان داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خبر دیدگان بقبه زمزم و حطیم و مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل پاره پاره میشود همان وقت قفل خانه کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ماقبل زمان حضرت ختم رسالت مجتمع و بسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض آن نگردیده و دار از منه متاخره آن معامله و ایما در تزاید مانده آن اشقیا از خانه کعبه بتمام بر آورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف خود آورده چیزی نگذاشتند انوقت حکم فرستاده که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح بینند کار او تمام سازند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان بجل و غدغه است بانتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافت و هر که گرد یا هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جمله اثاث البیت جاروب بود یافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت
گیرید چنانکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن
و کندن و برگ او ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجا است که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده بازگشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این سفاکان بیدین و این بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده بیدانشی و مزاحمتی با نچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهل بیت همه را منهدم ساختند باز نیز
را برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از ان وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنه مقدسه و تبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکوره
و اتخاذ بعضی ازان که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلاة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی ازان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را گشادند بمجرد گشادن دروازه اژدهای بران فراغنه گویا
که عصای موسی بود دم زد همه از نفس گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند.

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد دادن آغاز کرده که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضور مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۹ و سنه ۱۲۶۰ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم معتدی را با فوج اظلم و را نجا گذاشته سی تمام احمال و اثقال بجانب معظمه معاودت نموده ملحق به لشکر عظیم گردیده تا بر بلاد ملحقه حجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از انجمله کربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود عمل آورد و عجب و نخوه او هر روز و زیاده ترقی نموده بر جده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق مجتمع گردیده بحیله و خدیعه تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب توپ نهایت خائف و هراسان و شمشیرزنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند اما نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و در همین حال زبانی همت قیر شد که غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان محمود خان غازی مرد با خدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره سنه ۱۲۲۳ بتخت نشین گردیده بتائید ذو الجلال و الاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بار دریافت حال این کوچک ابدال و دجال امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل عناد نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد آن طائفه بانهاد بواقعی و بهد و متنفسی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون حرب یکتای زمان و شجاعت و تدبیر توامان حاکم نمود و آن شهسوار یکه تاز میدان کارزار نامی و هنگ و ربای ملک گیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بر کشتی و جهازها عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بر مراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب و اشنع ایست واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جهلا درین بلاد و اطمینان ملاعین از ان دیار

فتوای علمای مکه که یکروز قبل از نزول بلای این سیه درونان مرتب گردیده بود در نهب خانهٔ
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عم عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافهٔ اقران و اماثل فاضل همه احواله بر آنحضرت کردند بهانوقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مراد شنام وادی فرمود
که بمه تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآیهٔ کریمهٔ اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها امتثالها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بلی الکه جبرکے و اکراهی بمیان باشد حق نهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحیب خود بیار تا مفصلا نشان دهم کتاب حاضر بود و بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاده در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بندا یعنی وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که از
عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر نگویند و عقیدهٔ ترا
مسلم دارند پس تنفسے تا صحابه از کفر نجات نمی یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلائل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و محجوج ساخت بالآخر
باصغای این زد و جرح خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیدهٔ اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زبان نعره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر سر زبان همین خبر جاری و راوی
اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

١١

ابن ابی لیلی قال لقینی کعب بن عجرة فقال

الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم فقلت بلی فاهدها لی فقال سألنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت فان الله قد علمنا کیف نسلم علیکم قال قولوا اللهم صل علی محمد

هم بماندم از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند جده واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بوده و هم آنروز کل طایفه خبیثه از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده برکناره دریا خیمه زده و ابراهیم هم همانروز قبل ورود این شورش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده که با میر مراکب لشکر حکم رساند تا نصف شب بندر یکه از جده بفاصله شش کروه است لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه آنها را ببندر جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری برلشکر خبیث بیکبار نماید و فوج هم بر زمین رسیده آرام نکند با یلغاری بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ پرا دباریشان بزند یعنی بجیب و دیری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده مانند هرگاه که روی فرار بدان شوند آنوقت شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهاده همینکه توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب و شلک شروع کردند از ین طرف ابراهیم آتشباری نموده جمیل و حوش از ین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش میبارد و تدبیری بخیال نمی آید که چه کنند و از طرف جده هم عذاب النار پی در پی میرسد اراده فرار پیش نموده همینکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیمه شان رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکار از پشت خود گرفته که قلب لشکر رخ مخالف را از ضرب طپانچه گوله به پشت بدل کرده و از ین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند میمنه که دریای شور حمل و غیر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان جنس سوزی شروع غرض از هر سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غله بزنین بر لب آب رسیده بعضی بآتش بعضی به آب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود و الحمد لله سعود با کسان معدود راه گریز یافته راهی نجد گردید احمد کلاعی همانوقت فقره

١٢

بر سعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس از ان ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده وامیری را با طایفه تعیین نمود وعسکری را روانه
مدینه منوره ساخته تا که تا رسیدن اتراک در هیچ مقام نامی ونشانی از ان لیام نمود همه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند واجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده متنفسی را از ان اشرار در تمام دیار زنده نگذاشت وتمام اسباب وسامان منهوبه را از انجا
بمکه معظمه ومدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید واز اموال تجار ورعایا هرکه مدعی شده
باثبات رسانید حواله اش نمود وجنس ونقد مملوکه نجدیان که در تهاوه بدست آمده همه را بر سکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید وبرای ترمیم مساجد مقدسه وآثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافت که بفضله تعالی الحال درست گردیده ودر قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح صنعاء یمن رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
پادشاه یمن که از شر تغلب وعصیان وزراء وامراء کار آن سلطنت از چندی برهم وپریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین برداشته بمخا وحدیده
که از کبار بلاد بنادر یمن اند حمله نموده بقتل ونهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید واز انجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نفاذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت ونجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست وخلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را از بر حساب آورده حکم پادشاهانه جاری نمود وبعد ماجراهای بسیار
همه مطیع وفرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر انهم بشرائط معینه وقت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت وحکومت حجاز ویمن ونجد وشام وغیره همه انتزاع

نموده دیگر با شاهان وفرستاد بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده وفوج سلطانی
به بنادر یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود را امیر المومنین
لقب نهاده همان وتیره نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند تا آنکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم صحرائی از
امور نظم ونسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود فرحه مثانه داشت
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند وهمچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
نام نهاده سرگرم نهب وقتل گردیده چند مراکب تجاره حجاج را غارت نمودند وآشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و بر خلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روا دار اذیت متنفسی از رعایا ومسافرین کدام ملت ومذهب نیست بتنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر
ونشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه بحکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز در
تمام ربع عرب از حجاز وشام ویمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب واهل مذهب نیست ودر حرمین شریفین وسائر بلاد معظمه اسلامیه متعلقه ممالک روم چو
شام ومصر وغیره بی تقیه گذرشان محال است آغاز وانجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الشافعی
اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان گشت که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله وغیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
واولاد دختر خویش هبه نموده قابض ومتصرف گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادر زاده شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام همراه شاه صاحب
را به پیری ومرشدی خود برداشته سیر وسیاحت شروع نمودند ودر اظهار کمالات پیر ومرشد
ساخته خویش اغراق ومبالغه را بکمال رسانیدند ودرین خصوص کتابی تالیف ساختند

۱۴

صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب صلعم در بدو فطرت مخلوق شده بناء علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از این بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملاً در بدو فطرت مندرج بوده بتفصیل و تشریح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلعم خرما بدست مبارک خود خورانیدند
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد از ان روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا رض بخواب دیدند جناب علی مرتضی رض
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا رض لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از ان طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد گو لکها باشد هر یک را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید
اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال آنحضرت گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در مابین روحین

۱۵

مقدسین مانده که هر واحد از این هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمامه بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع وقوع مصالحت بر شرکت رو نمود هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند
تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هر دو طریقه نصیب ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و درین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدا حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی بحسب جبل علی بالا توسط احدی اختتام
نسبت چشتیه ارزانی داشتند الملخص مثالی بحاله خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن بنبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشریت و وصول روح
الهی باصل خود میکند پس مطابقت بهیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اثبات
تفرقه در حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ماسوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده** سوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود است علاوه بر آن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

متعلق عشق همان میگردد چنانچه بعضی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل وعلا دیگر دست مرشد من تجلی فرماید البته
مرا باو التفات و در کار شیخ افاده امید است پس حاصل آنکه از آن عدم اعتنا است بجز علوم و اطاعات ظاهره
افاده اول از هدایت پس رابعه از ثمرات حب عشقی شاهد جمال حضرت ذو الجلال دمت بعیده
وخلعت مکالمه و مسامره بدست می آید افاده دوم بار چون تا مد توفیق دست این سعود و ابتهاج
مشاهده را گرفته ببالا می کشد مقام فنا و بقا بظهور می آید و زمزمه انا الحق ولیس فی جبتی سوی الله از سر
میزند ایضا و از لوازم این مقام وهم از وحدت دعوی دون ایضا فیه چون حسب تجلی بجمال خود میرسد
آن شخص را در کنف خود گرفته و زیر سایه کنانات خود آورده جارحه بصر تکوینی و تشریعی خود می سازد
ایضا فیه صدیق من وجه قبله انبیا می باشد و من وجه تابع و در نظر دیگر اگر ذکی العقل است لیس او جبلی او
بسبب کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که بجای تربیت نوع انسانی عموما تعیین گردیده او را
رهنمونی میفرماید و آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور و الاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
از آن کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس
در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم می توان گفت و هم استاد انبیا هم و هم طریق اخذ
آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا وحی
باطنی می نامند پس فرق درمیان این کرام و انبیای عظام باقامت اشباح و مظان حکم و مبعوثیت
الی الامم است و نیز نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با خوان کبار است نسبت ابنای
کبار بآبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جهلاء اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند پس معنی امامت و صاحبیت دامامت شیخین
و علم ایشان را که بعینه علم انبیاست لیکن بوجهی ظاهری متعلق نشده بحکمت نامند و عنایتی ولایتی
مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی و امثال
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت و عظمت و عزت

١٧

مفروض الاجتناب است اگر فاسقی بخاطر باعث خلش و شک شبهتی موجب لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و صلحا بالاتفاق به کتب دین که درین بلاد بکثرت موجود رجوع آورده با حقایق حق پردازیم و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مؤمنین را از بیخ براندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبدالحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدا دیده براه بیاوره خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اعاظم و علما درس الاشهاد و مجمع خاص و عام در مسائل متنازعه
الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بهمگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدرالدین
محمد خان صاحب بر سر اصلاح و مجالسش آمده مولوی اسمعیل را براه آورده اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نموده فامابعد اقرار قبال
برگشته و فتوی در بعض مسائل نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و مهرداران ترتیب مولوی فضل حق
صاحب بر شناعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سر زده بود پرداختند و مولوی اسمعیل حرکت مذبوحی
در جوابش نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالاخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط جای
رفع حجاب اوهام بمهر و دستخط علام سمبل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه شورش
و طغیان این عصیان فرو گردید و وعاظ و دعاة دین جدید همچنین سر لگام توسن کلام کشیده مورد
مجالس عامه شده و غلظه را مبدل برفق و رعونه نموده در تعالل و قیل تاب تقیه یا تاویل میکشاد
گویا که این فتنه از بیخ برکنده بود فاما چونکه چاره سهمیه این همیشه از ایام قدیمه بود و درین اوقات آن در همه
مستور چنین غالب و مشهور گردیده و رنگ دیگر پیدا کرده وعظ و دعوت مقصود به غزا و اشاعت آن
عزیمت منتهای مدعا بشیوع این اخبار جدیده و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام سهام الا
و القیام یافته هر کسی را که خدای عز و جل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردیده تا همچنین که استعداد
با فغانستان رسیدند و سید احمد را با میرالمؤمنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه خدا

در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساخت پس از آن ابن تیمیه ظاهر شده شر برپا نمود
او برخاسته و کتابهای عجیب تصنیف نموده تا علمای آن عصر بر وی تشنیع کرده و در حبس شده
ابن تیمیه در شنعات آفاق افتاده دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و قصر نماز در آن سفر جائز نیست که سفر معصیت است و زبان درازی کرد آن شقی درین
باب که موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و بشوم این کلام مبتلا گردیده
در حبس افتاد اسلام جهت و تجسیم برای الله تعالی از قلمش ثابت نمود
و رساله در خصوص نوشته در رد مذهب اهل سنت داده و انکار جهت را بضلال
نسبت کرده و تکفیر خلفا راشدین و اعتراضات عجیبه بر آن حضرات و مخالفت
ائمه مجتهدین در فتنه شعار و دثار خود ساخت صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
هنگامه بازاری شروع نمود و مجتنی شرار بد اطوار از جهله و فسقه بحلقه انقیادش آمده در بلاد
اسلامیه طرفه هنگامه برپا نمودند الله تعالی علمای ربانی و فضلای حقانی
را متوجه و مامور برد و ابطال و ازاله نام آن ابطال فرموده تقی الدین سبکی
که بعلم و جلالت و تقوی و صلاح او مجمع علیه بوده برد جمله بهفوات آن
شقی پرداخته در طبقات سبکی تمام احوال موجود همچنان شیخ کمال الدین زملکانی
و شیخ داود ابوسلمان و غیرهم بر آن پرداختند آخر در شنعات گرفتار گردیده حاضر نمود در
مصر برسم مجالس منعقد گردید قضاة و مفتیان علما عصر جمع گردیده قاضی القضاة زین مالکی
جواب طلب کرد از و هرگاه جواب شافی نداد و کلمات مضطربانه شکایت قضاة خارج از بحث بر
زبان آورد قاضی القضاة او را قید نمود و فرمان سلطان باکناف و اطراف باین مضمون
جاری گردید که شقی ابن تیمیه زبان درازی کرده و اکثر مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده
عظیم بابت حکم کردیم جمع نمودن اهل عقد از قضاة اسلام مفتیان اعلام و ائمه دین و فقهای که ممکن
عقد مجلس شرعی پس ثابت شد درین مجمع بر او آنچه نسبت کرده شده بود دوی

۲۴

کتب بجاهای متعدده دعاوی متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف
گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهر این دخلیافته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی
ازان بطور نموذج نگارش میرود در انتباه نوشته باید دانست که فقیر را استقلال نیز اراده بلکه امراو بعد از
انکه نظر بر اتباع صاحب شریعت دوخته و مطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهدین و محدثین را
رواة دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و ترجیح بر قول کسی و مقید بودن بر روش دیگری
موقوف داشته کما کان حال القرون الاولی وحال جماعة من المتأخرین متردد است در
ردوحال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند و براجح اخذ می نماید و در باره اهل التکلفات
بار ده متأخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن را بر بعض وجوه مرویه چشم پوشیدن
از بعض آخر رضا میدهد الی آخر ما قال بر صرافت قرون اولی واقف میشود انتهی و ایضا فیه فقها را مذاهب
مختلفه است و مسالک متنوع و اکثر متأخران را در اختیار مذهب فقها و عمل بران اختلاف است
اکثر متأخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست
داده مانند سفیه محجور علیه باشند و این راه مبارک است کسی را که علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد
و در مدارک علما خوض ننموده به یک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر
اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف
کتاب و سنت است دست از تقلید دران مسئله باز دارند و تقلید دران مسئله کسی کنند که قول او موافق
کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال وظن غالب که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود
ممکن هرگاه انکار کنند ... دیده و دانسته را جاهل مرکب نادیده و نادانسته بشمار زند و اگر این شرط فوت شود
در قول ... ام اتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا
علی امة وانا علی آثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم اولو
کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاعره
در قسم ... مناظره و مخاصمه سهم اعلی نصیب ایشان شده است اما در حدیث متبحر نبودند

۲۶

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح او فی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد ازین همه مادر دهر از زیر ها سهر و خوان تناول نموده هم کاسه هر دو فریق لیس یعلم لیس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در سهر و احد تنها موجود نبود ازین افیون که ساقی در می افگند حریفان را نه سر ماند و دستار ۞ انتهی و هم دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اجوبه آن نوشته است انسب است آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه و ما فیه و این بنده اعتماد ندارد برین مقالات بلکه اعتماد بنده بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضا فیه مقرر است که بکثرت اتباع ثواب متنوع میسر است و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشان اند و ذریه مرتضی سه فرقه شد از زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی ایضا فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشا اسمعیلیه و زیدیه و امامیه گردیده در تاریخ قریب سید علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بباد داده آخر همه سیر خود بباد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیرهم ایشان و بعد ازان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب ابو حنیفه مانند امام رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند با عوام الناس و الاعلیهم هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضا فیه و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بدان سبب متشتت شدند مثلا شعبی از وی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه و در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی گفته شد و در تطبیق متحیر ماندند و تجاذب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین مذهبی از کلام او فهمیدند و بر وی مختلف نشدند و در آنچه رای او ست متحیر نگشتند فاروق خود بیان

ایما نموده است جائیکه گفته ان الفجور هکذا وعظی رأسه الی حاجبیه وان البر هکذا و
کشف رأسه والثانیه اما بیان تاثیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند در فقه
سنیه ظاهره که معبر بفقه است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق
بود و چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر بر آوردند
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول تر شد
مغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند و بسیاری از صحابه پس از رای خود برگشت والیها
همچنین دعوی کمال یعنی تجرد باوجود آن همه مداخلات و منازعات کشش و کوشش بر سابق از
همچنین مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفا عن خلافة
الخلفا نوشته فاما ما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال
وانما بنای این استدلال بر توجیه صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی و ایضا فیه و از آنجمله حدیث ابی
الخلافة بالمدینة و الملک بالشام اینجا واضح شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج خلفاء
ثلثه در مدینه اقامت نمودند و ایضا فیه و اما تعیین زمان فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین او ست وثلثین او سبع وثلثین فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین عاما مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سی و پنجم
ثلثین حضرت عثمان مقتول شدند و امر جهاد بسه جزو بار در زمان حضرت معاویه در جهاد قایم
و از آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی ایضا فیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خبر احوال مسلمین بعد از فتنه و شرح حال ایشان بعد فتنه بیان فرموده اند و درین باب احادیث
بوجوه بسیار یکی آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است
از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها و ائتلاف نفوس و اجتماع همه بر خیر و ما کان الخ است

۲۸

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات فا ولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون فاما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الایة فقیر گوید خدائے عزوجل درین باب بیان
فرمود حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضا می حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نمود والله اعلم وایضاً فیه قال الله تعالے
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند و هر یکے براے طلب
خلافت برخیزد و افنائے نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه ستا خمائش که هر مسلمانے را رسد انتهی و
ایضاً فیه وعن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی احد بعضی
طرق این حدیث در ریاض نضره وبعضی در غایه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وے در بیعت ابی بکر صدیق
تا مدتے ولو قف وے در امر عثمان تا تحکیم عبد الرحمن وجهی ندارد و احتمال نسیان
حدیث بعید است وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن آن عهد
نوعے از غموض ودقت بود که در اول مفهوم نشده وبعد وقوع مثل فلق الصبح واضح
گشت وسخت بعید است که از احادیث مستفیضه یکی هم با مرتضی نرسیده باشد واز قرائن

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابابکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت شیخین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور و مفاسد و ملک عضوض و وقت ملاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبود لنش خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافت تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک تغیر بیانے از آنچه در کتب خوارج مذکور و بر السنه شان مشهور گویا موضوع آن کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة هست هر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و شر فساد حال و مال بیاد آمد کشان کشان بزور زبان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال آن بر محض ابهام و اجمال بر زمان حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتے از هر کتابے گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله صحیحه و تاسید ظاهر بود چاہ بے اعتبارے آن حکم کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جز که در خلفاے ثلثه هر دو جز موجود و مجموع منتفی میشود با انتفاے یک جزو یک جز در مرتضی مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله صاحب آنچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت تحفه اثنا عشریه برا‌ے رد آن کفایت میکند که تعارض مسلکین به تناقض رسیده و هست بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله مقاصد آن مطالب بے توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینیان ظاهریان اصلا ثبات و استقامت را دخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه و اهل سنت هست در تحفه اثنا عشریه و غیره با بدیده و مکفرین امامیه کاین مسئله را هم از اقوا‌ے اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

چنانکه از زبانش شنیده صدها کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار ره تواترات پیش از خبر عبیدات نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذهب چنانچه درهمین ایام یک
رساله بنام تنبیه الضالین و هدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طایفه
که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت تکبر و نهایت نفرین بر منکران تقلید
در آن نموده و مناقب ابوحنیفه و حنفیه و محامد تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته و مهرهای و دستخطهای علمای
عرب و هند و هم خلفای امیر المومنین نقل نموده و دران می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا
کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ
انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد
مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و ہم دران نوشته اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو
بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکار کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون
نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہوا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے
فرمایا العبرة بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام همینا تمام قوله وہ ہرگز
ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد و کسانیکه بگوش خودها از زبان شان شنیده اند
و گفتگوها نموده اند چگونه باور سازند باز می گوید بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولا که با قول اول مناسبتے ندارد چه ازان ظاهر که قبل از مباحثه وہ ایسے
تھے ورنہ مباحثه با علمای حنفیه چرا رو میداد و اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چه معنی دارد ثانیا
نمیگوید که بعد مباحثه مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذهب سابق رجوع کردند و ازان تبری
نمودند و تائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند و ظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر
و رجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع ازان مذهب خصوصاً
در مسلک اصحاب تقیه و ذوی الوجوه خود شاه ولی الله درهمین خصوص رفع یدین در حجة بالغه
نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انه لا ینبغی للانسان

الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم رواه البیهقی

صلی الله علیه وسلم ما المیت فی القبر

ابن عباس رض قال قال رسول الله

یصلی فی قبره امام بیهقی آورده عن

بهم کو منور آنحضرت مرتبت بوی [illegible]

سلم و آنت علامه ابن حجر مشهور است بپرده

تا آنکه الذی فی الحدیث رواه

فی اذنه ولهجل الی الله بالبلیة

من لونه و شعره شیئا و اضعا اصبعیه

قال کان انظر الی موسی فذکر

ان بیشیر علی الفتنة فتنة عوام بلده و هو قوله علیه السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبه قوله ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیاده بد جانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے ای عزیزان همه آورده او داین خار پرورده اوست اگر میدانی و اعجبا و اگر دانسته میگوئی
وا اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیلیه گوش عامه اهل هند باین صدا آشنا نبود و این همه غوغا همان کار پرداز
شما برپا نمود قوله تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی که از آن اوست یا نه اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی و خود حیران و عمیان چرا قصد هدایت دیگران نمودی بشنو که تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بزبان در از خود مشهور کرده گفتگوها در آن افتاده تشکیک را در آن راه نیست و هم حرف
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنو العینین طهارت حاصل نمیگردد
تا آنکه توبه از مضامین مندرجه اش و اشاعت توبه بر کسانیکه بواسطه اش بهاویه ضلالت افتاده
باشند ثابت نگردد قوله العبرة بالخواتیم امنا و سلمنا مارا سخن در خاتمه کسی نیست اگر خاتمه مولوی اسمعیل
بر توبه از انکار تقلید و توهین و تکفیر مجتهدین و مقلدین و تبری از سائر عقائد فاسده گردیده الحمد لله
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ملام اللئام است که حق است یا باطل فرقه چهارم از اعتقاد
ظاهریه و وهابیه برگران و اعتقاد ندارند باین نه بآن و در عمل و اظهار عقیدت موافق اهل سنت
دعائه رواته درین فریق برین طریق است که با این همه موافقت با اهل سنت معترف اند بحقیقة
ملت اسمعیلیه هم و این تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت که معبر است برحمت و این مغالطه
ناشی است از کمال سفاهت و غایت حماقت فرقی است بی منتها در اختلاف رحمت و شقاق
امت اختلاف رحمت آنست که سلوک است مابین ائمه مجتهدین و علماء صالحین بترجیح رواة و در
مرویات و تعدد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توهین دیگری گوارا ندارد و حصر حق بجانب
خود و قطع بطلان جانب دیگر نمیکنند و هر یکی کار بظن و احتمال می نماید و در حفظ مراتب و تعظیم و
تکریم فیما بین دقیقه از جانبین فروگذاشت نمی شود و هر واحد همه را حق میدانند و این همه در عملیات
نه در علمیات که حق در آن متعین است و خلاف اسمعیلیه با اهل سنت نه از ان قبیل است بلکه در عقاید

۳۴

[illegible]

وسائل عملیه مستحسنات اہل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت شتان بینهما این تخالف زائد است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه حتیکه بر دیگری ندارند اسمعیلیه
را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیلیه بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سنیه
با وجود موافقت اہل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اہل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیلیه که اہل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اہل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هر چند این
فریق نه برین روش نه بر آن طریق از این سو رانده و زان سو مانده لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اہل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیلیه است

باب اول در عقائد نجدیه

عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این شجر مخترع شاخهای زبانها را آبهای تازه
و قسامهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان رخشان دو رخشان بشوند که گوی سبقت
از ایشان در ربودند بعضی افعال که نزد اہل سنت و جماعه بلکه کافه امت اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیست عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هر گاه ثابت شود که آن اصل نزد اہل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر آن
متفرع است در مذهب سنت و جماعه مردود است لهذا اول مذهب اہل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان

نوشته بر اخلاط جزئیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و نیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارتست از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة و فخر الاسلام و ذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط اجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجملہ عمل در مذهب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز است و اطلاق جزء بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن و موی بدن
منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علماء محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
واقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعض مردم توهم نموده اند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطاء محض و غلط صریح است کما صرح به الی انتهی بالجملہ
مرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است بر خلاف خوارج که کافر دانند و مخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر هذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا تدخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطة بین الایمان والکفر ومعتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اہل سنت آورده اند یکی از ان آیه کریمه وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی اللہ علیه و سلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید ہم از انجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داد و شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة ہو التصدیق مطلقا وفی الشرع ہو التصدیق مقیدا بامر مخصوص ہو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی و از استدلال بایه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون جواب داد والمراد من لم یحکم بشیٔ بما انزل
اللہ اصلا او المراد بما انزل اللہ ہو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیہود و از استدلال بحدیث
من ترک الصلوٰة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یہودیا وان شاء نصرانیا
جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض ہر چه دلیل
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر ان بر السنه سعدیه وا نز نقل نموده از ہمه جواب داده است و آنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داد وہو متروک الظاہر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود بر او احکام اخروی وہمان است محل نزاع نه ایمان ظاہری
که منافق را ہم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین اللہ تعالی أی
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة و در یمقام امریست واجب الاعلام
و آن فرق در رکن وعلة وسبب وشرط وعلامة که بسبب عدم اطلاع بر ان در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیٔ المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فہو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فقسما

یقوم بہ اشئی وقد شنع بعض الناس علی اصحابنا حیث قالوا الاقرار رکن زائد والتصدیق
رکن اصلی فانه ان کان الاقرار رکنا یلزم من انتفائه انتفاء المرکب قلت الرکن الزائد شئی
اعتبره الشرع فی وجود المرکب لکن ان عدم بناء علی ضرورة جعل الشارع عدمه عفوا واعتبر
المرکب موجودا حکما وقولهم للاکثر حکم الکل من هذا القبیل وهذا نظیر اعضاء الانسان
فالراس رکن ینتفی الانسان بانتفائه والید رکن لا ینتفی بانتفائه ولکن ینتقص وکفر خلاف
ایمان است در مواقف نوشته وهو عند کل طائفة مقابل بما فسر به الایمان فقالت الخوارج
کل معصیة کفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصی اقسام ثلثة اذ منها ما یدل علی الجهل بالله
ووحدته وما یجوز علیه والجهل برسالة الرسول کالقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ
بکلمات دالة علی ذلک فهو کفر ومنها ما لا یدل علی ذلک وهو قسمان قسم یخرج مرتکبه الی منزلة
بین المنزلتین ویعبر عنها بالکبائر ومنها ما لا یخرج ککشف العورة ویسمی بالصغائر باجمله بر عقیده
اہل سنت حکم ایمان وکفر بر تصدیق واقرار راست می نشیند وہر جا کہ لفظ کفر وشرک در احادیث
وآیات وروایات وارد گردیده که خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
واکابر اہل سنت از ان یا بحمل بر معنی لغوی یا بر مجاز وتاویل یا بہ بودنش متروک الظاہر تا
استدلال بمعارض قوی وامثال ذلک جواب داده اند وواضح باد که این طائفه ستیزنده
ثبات بر یک طریق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاہی بر کتب فقه تبرای کنند ووقت
مصلحت بآن استناد می کنند در باب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند وآنرا عمده دلائل خود
میدانند تنبیه بر این مغلطه ضروریست اول که ہر مسئله را از محلش باید دید یا از کتب اصول مذہب اہل سنت
با دلائل ومعارضات نقل کردیم وجنب آن آوردن فروع فائده نخواہد داد دوم در فن
فروع ہم بر طریق معینه آن فن نظر باید کرد ونه مجمل بہوا سے نفس ز مقررات آنست که متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوی وروایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست
چنانچه در مستصفیات ہم بدان اعتراف است در رعایة مسائل در مسئله طواف قبر نوشته ہرگاه

از این روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر ساختند نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر مگر رسیدن بتمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا بجحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی وفی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی وفی الخلاصة وغیرها اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم وفی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة ومع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف ولو روایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها وقد الزمت نفسی ان
لا افتی بشیء منها و هم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته واما
ما یثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر ولذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم ویقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

للفقهاء الذين هم المجتهدين بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء ور در المختار در باب المرتد نوشته
الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم في شئي مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف في الفتاوى
بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتي بالتكفير في شئي منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجيء قال
في البحر الرائق فقد الزمت نفسي ان لا افتي بشئي منها هم دران باب نوشته اعلم انه لا يفتي
بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة
كما حرره في البحر وعزاه في الاشباه الى الصغرى ملا علي قاري در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال
المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية مي نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد
من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الروية او سب الشيخين ولعنهما
وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين و
الفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين
المذكورين مشكل ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية
والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم
تكفير اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى
مع جهالة قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار
الاعتقاد في المسائل الدينية على الادلة القطعية على ان
في تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول
بعضهم انا ذكروه بناء على الامور التهديدية والتغليظية

وقد

تصدی الامام الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذا الاشکال حیث قال اعلم
ان الحکم بکفر من ذکرنا من اهل الاهواء مع ماثبت عن ابی حنیفة والشافعی من عدم
تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به
قائل بما هو کفر وان لم یکفر بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا
فی طلب الحق لکن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان
یراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة الصلوة والا فهو
مشکل انتهی ولا یخفی انا یمکن ان یقال فی رفع الاشکال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم
احتیاطا لا یستلزم جزمهم بکفرهم الا تری انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الی
الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم بانه لیس من البیت بل حکموا بموجب ظنهم فیه انه منه
فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح فقه اکبر نوشته و فرق بین نفی العام ونفی العموم
والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف
من اهل الکلام والفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات
البدعیة وان کان صاحبها متاولا فیقولون یکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین
المجتهد المخطی وغیره ویقولون یکفر کل مبتدع وهذا القول یقرب الی مذهب الخوارج
والمعتزلة فمن عیوب اهل البدعة انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم یخطئون ولا یکفرون از ینکه نقل شود ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین و
متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر است وهمانست منصوص متون و شروح ومختار فتاوی و تکفیر
کننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقیدت است چهارم از همان کتب فتاوی که در صور بنا
مذاق خویش در باب تکفیر استناد میکنند در همان کتب حکم بتکفیر بنسبت اموری مسطور که منها
هم لا محالة تکذیب در دان روایات میکنند یکی از این ظالفه در قرب همین ایام که فصول عمادی
بدستش افتاده بود در مسئله فسخ برای اقادم وغیره بآن استنادی شود و دربن باب غلو داشت

مذہبی مطالبہ التصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکہ تحقیر
محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیہ الرحمۃ نوشتہ ست آن مقام را برآورده پیش کردم مضطربانہ بر
زبانش جاری گردیده کہ احکام تحقیقیہ ہمچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست ہیچم اندراج خوارج و معتزلہ
در حنفیہ زائد از حد ست ہزاران ہزار معتزلی و خارجی در فروع فقیہ حنفی بوده اند تلامذ خاص
امام اعظم و ابی یوسف متمذہب بمذاہب باطلہ گذشتہ و ہزاران ہزار روایت ازان کسان
مطابق مذہب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیہ کہ غیلی مشہور و صاحب
در المختار و صاحب اشباه و غیره متاخرین ہم ازو نقل می کنند معتزلی ست شاه ولی اللہ در
تفہیمات نوشتہ بین الحنفیۃ و اہل السنۃ عموم و خصوص من وجہ تقیید روایات فتاوی
بی ارجاع باصول مذاہب درست نشد ولی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما ہو مقرر
فی محلہ این قرن شیطان کہ نہ لیاقت این کار دارند و نہ فکر اکتساب ادراک آن از دیگران
و غرض اصلی اضلال جہال بے مبالاة لب بفتوی می گشایند ہداہم اللہ تعالی چون این
مقدمہ ممہد شد حالا نقل میکنم عبارة تقویۃ الایمان مینویسد اول معنی شرک او توحید کے
سمجھنا چاہیئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو
اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین اور اون کی
منتین مانتے ہین اور حاجت برآنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا
نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش
قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکھتا
ہے کوئی کسی کے نام بدھی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی
ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی
باتون مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچھ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وه سب کچھ
یہہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور امامون اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے گرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کئے جاتے ہین سبحان اللہ یہہ مونھہ اور یہہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین ومایؤمن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون ٭
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین ببینید کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۂ در اول باب کتاب یعنے ومایؤمن اکثرہم باللہ الا وھم مشرکون را بر دعوی کہ آن است
نمودہ ہمان آیہ است کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد آن آیۂ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یؤمن در آیۂ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و وجہ افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجہتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرحکی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بہوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

... ترجمہ ... صحیح ... قال انطلق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی طائفۃ من اصحابہ عامدین الی سوق عکاظ وقد حیل بین الشیاطین وبین خبر السماء وارسلت علیہم الشہب فرجعت الشیاطین فقالوا ما لکم فقالوا حیل بیننا وبین خبر السماء وارسلت علینا الشہب فقال ما حال بینکم وبین خبر السماء الا شیء حدث فاضربوا مشارق الارض ومغاربہا فانظروا ما ہذا الذی حال بینکم وبین خبر السماء فانطلقوا ... الذین توجہوا نحو تہامۃ الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بنخلۃ وہو عامدا الی سوق عکاظ وہو یصلی باصحابہ صلوۃ الفجر فلما سمعوا القرآن استمعوا لہ فقالوا ہذا الذی حال بینکم وبین خبر السماء فہنالک رجعوا الی قومہم فقالوا یا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا یہدی الی الرشد فآمنا بہ ... وانزل اللہ تعالی علی نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم قل اوحی الی انہ استمع نفر من الجن وانما اوحی الیہ قول الجن وفی جامع الاصول اخرجہ البخاری ومسلم و ترمذی در جامع خود ابن عباس روایت کردہ قال قول الجن لقومہم لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون

یا اوسکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اوسکی قبر کو بوسہ دیوے یا مور چہل جہلے یا اوس پر شامیانہ
کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ پہر خواہ
یون سمجہے کہ یہہ آپہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا
اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان انہا امثال
ہمچنین احکام پرست وظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و با ہمچو اہل سنت مذہب
خوارج را در کردہ اند ہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان را دگر دیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل در شرع چیست
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود دانستہ و نمودہ سجدہ نماید آن شرک
ست و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود در ین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت ہست وظاہر ست کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ
والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق
کو بہی سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے
وقت لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہیئے کہ یہہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ
ہر یا نانہ لفضیہ کہ حرمت و ممنوعیت چیزے دیگر و شرک چیزے دیگر حرمت و حلت مختلف

علیہ لسبد اقال لما راوہ یصلی و اصحابہ یصلون بصلوتہ ویسجدون بسجودہ ویقعدون طواعیہ اصحابہ لہ قالوا الہ تومعہم قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا ہذا حدیث حسن صحیح عن ابن عباس گفت کہ لما قام عبد اللہ مقولہ جن ست پس مراد آن ست کہ ہر گاہ دیدند جنیان آنحضرت را کہ نماز میخوانند بجماعت و اصحاب آنحضرت اقتدا میکردند در نماز و سجدہ تعجب کردند از طاعت اصحاب حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و گفتند از قوم خود ولما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا پس قطع نظر از تصرف در معنی یدعو امر مع کادوا یکونون الا اصحاب کرام باشند چہ نوع

بیشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک
است که در همه ملل وادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود
امکان جواز نداشت واین قیاس لبس ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تہا پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هرچند کتب دین ازان مشحون است
چیزے نقل آن ضرور نیست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیل برادر [illegible] و در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای اداے حق عبودیت باشد واین قسم
در جمیع ادیان و ملل براے غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه به تبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل براے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است و هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتہاے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا و در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم همین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالجاد اطلاق نوشته داد خواه یوں سمجھے خواه یوں سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
و چونکه در [illegible] کوچک ابدال اسمعیلیه و امروز معتمد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف است

۴۵

ابرا و دیگر شواہد ضروری نیست و در مائة المسائل بہ بینید کہ در جواب سوال ۱۳ سجدۂ تحیہ را
حرام و سجدۂ عبادت را شرک نوشتہ چنانکہ صاحب تقویۃ الایمان نوشتہ و سجدہ در جمیع
افعال کہ سجدہ ہست ہرگاہ آن ہم مقید ہست پس بدیگر اشیاء ذکر نمودہ اشرح رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل و انحنا را مکروہ و سجدۂ تحیہ و طواف را حرام نوشتہ و تقویۃ الایمان
ہمہ را شرک قرار دادہ و حق آنست کہ طواف در حکم سجدۂ تحیہ نیست مثل تعریف ہست
متقارب تقبیل و کراہتہ این اشیاء مختلف فیہ بین الفقہاء و ہمچو امور باعث تکبیر و تفریق بر مرتکبین
ہم نمیتواند شد چہ جائے تکفیر چرا کہ بسیاری از اکابر تصریح بجواز ان کردہ اند گو نزد
جماعتے رجحان بجانب عدم استحسان ہست و مقتضیہ ہمین مسلک سالک ہست اسمٰعیلیہ
و تحقیقیہ را معلوم نیست کہ شاہ ولی اللہ در کتاب انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ نوشتہ اند
ذکر برائے کشف قبور اول چون بمقبرہ درآید دوگانہ را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورۂ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در ہر رکعت سورۂ
اخلاص شش بار بخواند بعدہ قبلہ را پشت دادہ بنشیند و یکبار آیۃ الکرسی و بعض سورتہا
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعدہ ہفت کرت طواف کند و در ان تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعدہ طرف پایان رخسارہ نہد و بیاید نزدیک روئے میت بنشیند
بگوید یا رب بست یکبار بعدہ اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح مادامیکہ انشراح یابد این بحذا انشاء اللہ کشف قبور و کشف ارواح حاصل
آید انتہی و شاہ عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجہ باقی باللہ
قدس سرہ و مرقد حضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیا قدس سرہ و دیگر بزرگان
بوسہ میدادند و میگفتند کہ ہر کہ در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسہ میدہیم و ہمچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچہ
بست و نہم ربیع الثانی ۱۲۴۰ ہجری کہ در دہلی عقد مجلس گردیدہ مولوی رشید الدین خان صاحب

علی ما یقتضیہ التواضع اولان مستبعد
عبادتہ عبد اللہ لیست تبداکادوا ای
حتی یکونوا علیہ لبدا اومن عبادتہ
سہ ای الجن یکونون علیہ لبدا ای جماعات متراکمہ
جماعات تعجبا مما راوامن عبادتہ واقتداء اصحابہ بہ واعجابا بما
تلاوہ من القرآن لانہم راوا مالم
یروا واشباہہ ورسالم یسمعوا بمثلہ
اما قال قرءنافع وابو بکر وانہ
بکسر الہمزۃ وقرء الباقون بفتحہا
عبد اللہ یعنی النبی صلی اللہ علیہ
وسلم یدعوہ یعنی یعبدہ ویقرأ القرآن
کادوا یعنی الجن یکونون علیہ
لبدا ای یرکب بعضہم بعضا
ویزدحمون حرصا علی استماع
القرآن ہذا قول الضحاک

ومولوی مخصوص اللہ وغیرہ اعیان بمجمع خاص و عام مولوی عبدالحی و مولوی اسمعیل را ملزم
ومغلوب ساختند مولوی مخصوص اللہ و مولوی موسی اوّل بہمین امر مواخذہ نمودہ بودند
کہ اکابر با بوسہ بر قبور بزرگان میدادند وایشان بوسہ قبر را شرک میگویند چنانچہ آن
وقت مولوی عبدالحی ازین حکم انکار کردند قولہ یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکہ بعضی کارہا را خدای
تعالی برای تعظیم خود خاص کردہ است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کارہا
برای غیر خدا کند بروے شرک ثابت شود واین را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمود
دران کارہا این چہار چیز را ہم پس چہ جرأت افتراست بر اللہ تعالے اللہ تعالے
کجا فرمودہ است کہ این چیزہا را برائے خود خاص کردہ ام فصل چہارم کہ برای شرک
فی العبادۃ وضع نمودہ ودر انجا بر اکثر دعاوی واہیہ خود آیات واحادیث بی مناسبت
محض یاد نمودہ واو ہذیان سرائیہا دادہ بطور خود پس ہم اصلا مذکور این امور نیست
اسمعیلیہ را باید کہ باثبات دعوی خویش پردازند یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی اللہ الکذب لا یفلحون کلام در جواز وعدم جواز نیست
در خاص کردن اللہ تعالی است برائے خود تلفظ باین الفاظ وقبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمعیل را عقل ہے بود بالضرور می پرسیدند کہ شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہاں کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب بہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا بہی طریقہ پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطہ اینست کہ ہر جا و بیجا کہ مردم را با قبور انبیا و اولیا دیدہ چونکہ
شائبہ تکریم آن اکابر یافتہ شدند ناگوار افتاد و رخصت مباح تا استحسان حسن کہ کفر بلت
عداوت بود بحکم کراہت وتحریم ہم تسکین کین معظلین و مستظلین نگردیدہ بحکم تشخیر غبار
خاطر فرو ننشست وبر کرسی نشستن این حکم موقوف بہ آن ادعا لہذا باین نوع کلام

ورواہ عطیۃ وقال سعید
ابن جبیر عنہ ہذا من قول
النفر الذین رجعوا الی قومہم
من الجن اخبروہم بما راوا من
طاعۃ اصحاب النبی صلی اللہ
علیہ وسلم واقتدائہم بہ فی
الصلوۃ وقال الحسن وقتادۃ وابن زید
لما قام عبد اللہ بالدعوۃ تلبدت
الانس والجن وتظاہروا علیہ
لیبطلوا الحق الذی جاء ہم بہ
قل انما ادعوا ربی قرء ابو جعفر وعاصم
وحمزۃ قل علی الامر وقرء
الآخرون قال یعنی قال النبی صلی
اللہ علیہ وسلم الی آخرہ
تفسیر روح البیان ای انما اعبد ربی
ای لا ادعو الا اللہ
البحر بمثلہ ولا ادعوا

تقوه شوده حال شامیانه بر قبر اینکه در مائة مسائل نوشته شامیانه و قبه استاده کردن بر قبر مکروه و ممنوع کما یظهر من الروایات وفی البخاری ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر عبدالرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گویم عینی در شرح بخاری نوشته که عبدالله بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط و قبه را و عمر رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عایشه بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیه بر قبر ابن عباس و فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیهم السلام ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین و فقهای سبعه مدینه است روایت نموده قال دخلت علی عائشه رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور و قبر که دکشادن برای زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤں پہلے از ہمان قسم است محتاج سند ظاهر ہے کہ داخل بدعات سیئه می کنند و فقها می نویسند استحسنها المشایخ قوله ہاتھ باندہ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے که در فصل چہارم حدیث من سره ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوء مقعده من النار است و بس که در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویده و بر ہر ذی عقل ظاہر کہ معنی حدیث را با دعویش مناسبتے نیست شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰة نوشته ازینجا معلوم میشود که مکروه و منهی عنه دوست داشتن بر پای استادن مردم است بجهت طریق تکریم و تعظیم و آنچه که بر ینوجه نبود مکروه نباشد انتهی همچنین در دیگر شروح مذکور در فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج سے فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم می نویسد ویقف کما یقف فی الصلوٰة الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب نوشته و در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب باعظمت دست راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علمای حنفیه است

كانوا مستغيثين به في الصلوٰة
المدلس قال الله تعالى ان
يدعون من دونه الا اناثا
ان يدعون الا شيطانا مريدا
لعنه الله ترجمه فرمایا اللہ صاحب نے
سورۂ نسا میں کہ نہیں پکارتے ہیں
لوگ سوائے اللہ کے مگر عورتوں کو اور
نہیں پکارتے ہیں مگر شیطان سرکش

تصریح باین کرده انتهی قوله مجاور نکر مشبه ہے در مجاورت که مفصله اختلاف است در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب
ابو حنیفة ومالک الی کراهتها وکان ابو حنیفة یقول انها لیس بدار هجرة و در بحر
عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله عنه ید ور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة
ویقول یا اهل الیمن یمنکم و یا اهل الشام شامکم و یا اهل العراق عراقکم و حسن
مجاورة مدینة منورة باحادیث صحیحة و آثار صریحة ثابت عن ابی هریرة رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعًا یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فالیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قوله وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او اوی محدثا فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الحدیث متفق
علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا
العلف رواه مسلم بالجمله از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون و در تحریم
و تکریم و آداب و تعظیم مدینه منوره کسے از اهل اسلام تا این دم دم نزده در ترتب
احکام مثل جزا وغیره البته اختلاف است جرءة بیدینی زیاده ازین چه خواهد بود که تجدید
می نمایند خذلهم الله تعالی قوله دور دور سے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر
رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث و فقه مذکور در فتح القدیر نوشته

بلکہ شرک ایشان در امور خاصہ بعضے بندگان بودگمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاہ
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستند و ایشان را در امور
جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیہ
بندگان نمی پردازد و حوالہ سائر بندگان بقہارمہ میکند و شفاعت قہارمہ در باب خادمان
و متوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت
الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت
برائے ایشان در مجاری امور درجہ پذیرائے یابد و بلاحظہ این امور سجدہ کسوی
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریہ بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز مینمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیدہ
قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتہ
و غلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ را بعاً بیان شناعت عبادۃ اصنام و سقوط اہجا
از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برائے کسانیکہ
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی و در حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا
العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدم عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ
خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل
ذلک البلد و قالوا لاتقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی
فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لابد من عبادۃ ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی و قالوا
ہؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم فیدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوھا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

من بعدهم خلف فلم یفطنوا الفرق بین الاصنام وبین من هی علی صورته وظنوها معبودات باعیانها ولذالک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم والملک لله خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها در تفسیر عزیزی نوشته که استعانت بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم هیچکس از مشرکین و موحدین نگذرد این قسم استعانت بلاکراهت جائز است یا بچیزے است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سایره و امثال ذلک این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود ساز د رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گوید که وه آن جناب باشد بد اند انتهی و ایضاً فیه و از انجمله کسانیکه در دفع بلا دیگر ان را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضاً فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از ادویه و عقاقیر و بادعای صلحاے بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضاً فیه اکثر اقسام سحر را اذکیاے امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

ومن اضل ممن يدعوا من دون الله من لا يستجيب له يعني الاصنام لا يجيب عابديها الى شيئ يسئلونه الى يوم القيامة وهم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا يعقلون

کرم آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از ان گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیاست حرام ست و اگر بصورت است نه بحقیقت بر یکی ازین سه وجه مباح است الهی مراد من حاصل شود نذر تو بنزار خدام الصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا اینقدر رسانم تا ثواب آن عاید بشما گردد یا بگوید الهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدهم و ثواب آن بخواه آن بزرگوار سازم انتهی ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین رسوم است انتهی بالجمله افعالیکه درینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را برائے خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا باثبات چه رسد و چیزها را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزے دیگر و تخصیص چیزے دیگر و دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور تراشیده از مطلب محض بیگانه بیدایان سرایها پیداز نه بغرض تفصیل هر هر فعل که نسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدهد از ان اعراض نموده شد فاما از انچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان پے توان برد و باید دانست که کلام فیما بین علما کلام در افعالے بوده است که بودن آن معصیت بدلایل شرعیه ثابت و شارع آنرا اماره و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرین شیطان افعالے را که حسن و استحباب آن از دلایل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

ہم کفر و شرک قرار دادند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ ہم

بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لائق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرحکی تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی العادت یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب و برائے اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از آن بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفائے مریض یا لعنت کردن شخصے و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچکس را شریک نمیدانستند و چون خدائے تعالی برائے کارے ابرام فرماید ہیچکس را قدرت مخالفت اثبات نمیکردند

۵۳

الوقت انقطع نظرہ عن عالم الاجساد فقد حصل لہ من القدرۃ ما قدر بہا علی ما لم یقدر علیہ غیرہ وکذا العبد اذا واظب علی الطاعات بلغ الی المقام الذی یقول اللہ کنت لہ سمعا و بصرا فاذا صار نور جلال اللہ سمعا لہ سمع القریب والبعید واذا صار ذلک النور بصرا ...

قال اللہ تعالی ومن اضل ممن یدعو من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وھم عن دعائھم غافلون

قال مشائخنا من افضل المند وبات فی مناسک الفارسی وشرح المختار انہا قریبۃ من الواجب لمن لہ سعۃ روی الدار قطنی والبزار عنہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءنی زائرا لا تعملہ حاجۃ الا زیارتی کان حقا علی ان اکون لہ شفیعا یوم القیمۃ واخرج الدار قطنی ایضا من حج وزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیوتی بالجملۃ اگر استقصاے این باب کردہ آید دفترے گردد ورحدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق وچون این مبحث را در ردا ستغیابات تکمیل رسانیدایم دریجا از تفصیل عطف عنان نمودہ آید ابن تیمیہ وغیرہ بد مذہبان براہ شدوذ رفتہ کہ کلام وشکلاتش مردود نزد اہل سنت دلبشنومی این کلام آنچہ بانجام یافت درمقدمہ چیزے ذکر کردیم ودرمواہب لدنیہ نوشتہ ومن نذر الزیارۃ وجبت علیہ کما جزم بہ ابن کج من اصحابنا وعبارتہ اذا نذر زیارۃ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم لزمتہ الوفاء وجہا واحدا قولہ مراد مانگے دعائے زائر از جناب الہی برائے خود وبرائے میت در شرع آمدہ ودعا باین طور کہ الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا روا کن جائز است این وجملہ از مائۃ المسائل است ودعاے زائر باین طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در جناب الہی عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقاریر صحابہ وتابعین وتبع تابعین وائمہ مسلمین وعلماء مذاہب اربعہ از متقدمین ومتاخرین تا شاہ ولی اللہ وشاہ عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع ستمگر گیہاے مائۃ واربعین آنرا بخوبی ظاہر نمودہ ایم شاہ عبد العزیز در تفسیر فاتحہ نوشتہ اند دفن کردن گویا سکنے براے روح ساختن است بنا برین ست کہ از اولیاء مدفونین ودیگر مومنین انتفاع واستفادہ جاریست وآنہا را افادہ واعانت نیز متصور قولہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور اونسے مرادیں مانگتے ہیں فقیر این ہر دو فعل اصلا شرک

نیست شرک عبارت ست از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی وبے اعتقاد امثال این
افعال شرک شدن نمیتوانند بلکہ ماسور و در شرع وارد اذا اراد عونا فلیناد اعینونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللّٰھمّ انی اسئلک
واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجھت بک الی ربی فی حاجتی ھذہ
لتقضی لی اللھم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ ست
پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ انشقت نوشتہ اند بعض از خواص
اولیا اللہ را کہ جارحہ تکمیل وارشاد بنی نوع خود کردہ اند درینحالت تصرف در دنیا
دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد
واویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند وارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا
می طلبند و می یابند وزبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ؛ قولہ اور اونکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت برآنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاہ عبد العزیز
صاحب در باب فیچہ بہ تفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق ہست حسن و قبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران ہست یا نہ نظر برانکہ این لفظ در
شرع مستعمل بر ہمی معنی ہست کہ مختص بخدا ہست باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد واولی آن ترک اولی ہست اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا
صبانا گفتند شاہد آنست و اگر از الفاظ مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک
پیدا کردہ گفتہ آید باکی نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ و حکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذر در مزارات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بمعنے شرعی ست چہ عرف آنست

٥١

قسم دوم عزایم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسما و آیات بے شایبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم
سیوم تحصیل ربط با ارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوایج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات برائے ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت است
که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برائے حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف
بکیفیت عقلی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمار الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم
تعمق است در خواص آیات و اسمار و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی
و تصویر او فاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوتة الخواص تا مطلبے از مطالب
محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسماء و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم
در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمق میکنند و دران ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر همین است
که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بحیکه از مطالعه
قدرت مسبب غافل ساز و می شود و چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیراً فخیر او ان شراً فشراً
انتهی و ایضاً فیه ومن الناس من یتخذ من دون الله یعنے سواے خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداداً یعنے همتایان حال آنکه
این قدر دلائل ظاهره منع میکند از ان که غیر او برابر او تواند شد اگرچه یکی باشد

۵۶

ف یعنی اللہ سے زبردستی سے اپنے حاجت روا (حاجتیں) نہ مانگیں ... فائدہ و نقصان میں ... اپنا کارساز ... سمجھے ... ایسے ... کاموں میں ... کہ جس کی اطاعت ... آخر ... اہل اسلام ... نقل ... میں

چہ جائی اینہمہ انبوہ خدایان بازبر اعتقاد بمثابہ ہم اکتفائی کنند بلکہ در ہر چیز آنہا را برابر
خدامی کنند حتی کہ یحبونہم یعنی دوست میدارند آنہا را کحب اللہ مانند دوستی کہ باخدا
باید داشت زیرا کہ او تعالی را بالذات و بالاصالۃ دوست باید داشتند و ہر چہ غیر
اوست بالحکم او محبوب ست مثل انبیا و اولیا و صلحا بابنابر اینکہ ہر کرده او تعالی
وسیلہ حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مدبرہ
و ملائکہ موکلہ را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رہبان و احبار و علما را
بے ملاحظہ علاقہ بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا مینمائند
والذین آمنوا یعنی وکسانیکہ ایمان آورده اند اگرچہ بعضے ازین چیزہا را برای
خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطہ حصول نعمت او می فہمند و بندہ مطیع
او میدانند لکن نہ باینقدر کہ برابر خدا سازند بلکہ ایشان اشد حبا للہ یعنی
بسیار سخت تر و محکم تراند در دوستی خدا ہم نسبت این چیزہا زیرا کہ خدا را بالاصالۃ
دوست میدارند و این چیزہا را بقدر ظہور حیثیت محبت الہیہ در آنہا و باندازه حکم
او تعالے دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز ہر خیر و کمال را مخصوص بذات
الہی و فایض از جناب او فہمند و وسایط را اول سبب نمیدانند و اگر سبب میدانند
بکرده او میدانند انتہی ازانچہ نقل کردیم ثابت شد کہ نسبت شرک فی العلم مگر ثابت
کردن علم ذاتی برائے غیر خدا پس باطل شد کلیہ اسمعیلیہ خواه یون سمجھے
کہ یہ بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواه اللہ کے دینے سے و نیز ثابت
شد کہ نیست شرک فے التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئلہ اسمعیلیہ خواه
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواه یون سمجھے کہ اللہ
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و ہم ثابت گردید
کہ از افعال حتی کہ از سجدہ برائے غیر خدا ہم شرک لازم نمی‌شود بے آنکہ غیر را معبود

ابن ... ختم اللہ علی ... وراء ... ان ... العباد ... علی ... من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین

۵۷

اذا جزاء الشرط وجواب لسوال مقدر کان سائلا سال عن تبعۃ عبادۃ الاوثان وجعل من الظالمین لانہ لا ظلم اعظم من الشرک ... من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک ... فان فعلت ... فی غیر موضعہا ... ولا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ان عبدتہ ولا یضرک ان لم تعبدہ ... وفی الوسیط فلا تدع من دون

والااعتقاد کند پس باطل شد قول او خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادۃ قضابال ما قال فی العادۃ و ہرگاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید آنجا محمول است باین تصریحات و این فائدہ را یاد دارند و از تغلیط اسمعیلیہ از راہ راست منحرف نشوند ہر چند آنچہ مذکور شد کافی و وافی ست براے رد مخترعات اسمعیلیات فاما اگر کسے بیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان اقامت دلائل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ براے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر کردہ دران فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ھو آیت دوم قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان یبعثون آیہ سیوم ان اللہ عندہ علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وھم عن دعائہم غافلون آیۃ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء اللہ منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ اصنام ست در تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وھی جماد لا قدرۃ لہا علی استجابۃ دعائہم وہمچنین ست در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصہ خدا ست دران کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات اوست کہ از آیات مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد و بالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب ست بخدا تعالی

و عادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بمواے یومنون ببعض
الکتاب و یکفرون ببعض از ما عدا اغماض نموده و در تفسیر آن لفظ هم مخالفت
سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیهای کنند از ایشان
باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی
است یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود و اضحیا دگرایمان
بجمیع کتاب مقتضی تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزے است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غائب
باشد نه حاضر تا بمشاهده و وجدان دریافت شود و اسباب و علامات آن
نیز در عقل و فکر نیاید تا ببداهت و استدلال دریافته شود و این غیب مختلف
می باشد پیش کور مادر زاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات
و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشتها الم گرسنگی و تشنگی
غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه
نسبت بهمه مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل مدت قیامت و احکام
کونیه و شرعیه باریتعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات
او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا
یظهر علی غیبه احدًا یعنے پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس و اشتباه و خفا بکلی در ان اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلا نماند و همین اطلاع داون کذائی است که او را اظهار مخصص بر غیب توان گفت
الی آخر ما قال صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته
و فی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم و ان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل آه لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

عند الله اکبر قال ان تجعل لله ندا و هو خلقک الی قوله و نزلت هذه الآیة تصدیقا لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم والذین لا یدعون مع الله الها آخر ...

از و بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و
اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جاے آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزے دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الخ و هم درین مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بملاحظه قید
اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصۂ پیغمبر است و اولیا را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین
اہل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ یعنی مطالعه آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبرے
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بے مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوشش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر شد سوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضے اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواهد شد انتهی و در مرقاة نوشته للغیب مبادی و لواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب لا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالے
علی بعض احبائه لوحة علمه و خرج ذلک عن الغیب المطلق و صار غیبا

٦٠

اضافیاو ذلک اذا تنور الروح القدسیة وازداد نورینها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة و
المواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالٰهیة حتی یقوی النور وینبسط
فی فضاء قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات
ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته
التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی وبعد از ایراد آیات شروع نمود و ذکر
احادیث اول از ان حدیث قالت احدٰهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال
دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین جاے تامل ست که درینجا بیت صرف
حکم ترک کردن آن قول ست وسبب رسول الله صلی الله علیه وسلم انکار فرموده و نه
امر تجدید ایمان و توبه بلکه دشغلیکه بودند ازان هم منع فرموده پس آوردن این حدیث
بیفائده ست دوم از عائشة رضی من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر
عزیزی وغیره نقل کرده ایم درحدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب
بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا
بکم درخاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور ست آوردن حدیث مشکل مجهولة
المحمل که علما را انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال
ست آیات محکمات واحادیث بینات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن
نوشته صاف وصحیح موجود ولسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطیبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ایئسوا ولواء
الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی

٦١

عن ابن عمرو بن العاص قال اللہ تعالی یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم وابو داؤد والترمذی وحدیث عشرہ مبشرہ مشہور ست الغرض اگر استقصار این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته واما ما ورد انه صلی اللہ علیہ وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئیل له حالا که عدم افاده اوله مدعائیش را واضح گردید باز بر سر اصل سخن میروم که شرک فی العلم موافق تصریح کبار او نیست گر ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا و آنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت کرده آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحالش نیز معلوم گردیده که غیب اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع پس آنچه گفته که پکارنے کی راہ سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی است محض غلط ومحض بیجے یعنی شنیدن از دور ونزدیک برابر خاص کار خدا است دیگر ازا این چنین فهمیدن شرک است حال آنکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را باهمه اشیاء یکسان نسبت واحده است وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع است هم قرب مکانی نیست ودر تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست ونهم بنده را اتصال مکانی وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکه درانجا متصور است بدرجه دستنلت ورضامندی وخوشنودی ست و بس همین است مذهب اهل

سنت انتهی پس غیر شعور را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت نمودن ارواح

کاملان از برزخ بحول ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که روح

را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح

بصری است که ستارهای هفت آسمان را در درون چاه میتوان دید انتهی و چند

عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود

است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی

میکند که اسمٰعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة بشرح حدیث نوشته قال القاضی

وذلك ان النفوس الذكية القدسية اذا تجردت عن العلائق البدنية

عرجت واتصلت بالملاء الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهد

بنفسها او باخبار الملك وفيه سر يطلع عليه من تيسر له ذلك و نیز آنچه

در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء

والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید نعوذ بالله من هذه

الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را

از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و اسماع و اعلام خدای عز و جل نه

شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا بچنان در فصل سیوم که در رد شرک فی التصرف

وضع نموده ذکر کرده در آن فصل آیه کریمه قل من بیده ملکوت كل شيء وهو يجير

ولا يجار عليه الخ و آیه کریمه قل لا املك لكم ضرا ولا رشدا الخ و آیه کریمه

ويعبدون من دون الله ما لا يملك لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون

الله ما لا ينفعك ولا يضرك الخ و آیه کریمه قل ادعوا الذين زعمتم من

دون الله لا يملكون مثقال ذرة الخ ازین آیات نکر ما شش هیچ نوع ثابت

نمیشود و دعوی که در اوّل کتاب نموده و شمار کرده کارها و گفته خواه یون سمجھے

قال ابن عباس رضی الله عنه قال كنت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما فقال يا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله

کر ان کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ معنی در تصرف بالاستقلال ست و بس اعادہ آن عبارات بیفائدہ
ست بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ و خود نوشتہ کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن
اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای واد اھلکہ ومن توکل علی اللہ کفاہ
الشعب این جرأتے ست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و سند
شرک ست آیا شرک مقابل توکل ست حدیث سیوم لیسال احدکم حاجتہ کلہا حتی
یسالہ ملحا وحتی یسال شسع نعلہ اذا انقطع باسبوت عنہیچ علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ
فعم وخص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا ولا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب جرأتے نمود کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود ہیں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوّل من اشفع من امتی اہل
بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

علی البلاء ینتظر الفرج من اللہ ... بالدعا و کان من جملۃ ... والاولیاء و من لم یصبر ... فی الدرجۃ والدعاء الاتری ... ان الصدیق ... بجمیع مالہ لم ینکر علیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علما منہ بیقینہ و صبرہ و

واما العوام فرخص لہم ... درجۃ الخواص ... الی شیء من علائقہا ... وعوائقہا الذین لا یلتفتون ... المعرضین عن اسباب الدنیا ... ہذا من صفات الاولیاء ... صاحب نہایہ در شرح ... کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل میں لکھا ...

۶۴

لما اتاہ رجل بمثل بیضۃ الحمام من الذہب ... عبید ... ذکر اللہ ... علیہ السلام ...

اذکر ... سیف ... فی السجن ... العباد ... الاستعانۃ ...

۸

قال کنت ابیت مع رسول الله صلی الله علیہ وسلم فاتیتہ بوضوءہ وحاجتہ فقال لی سل فقلت اسالک مرافقتک فی الجنۃ قال او غیر ذلک قلت ھو ذاک قال فاعنی علی نفسک بکثرۃ السجود رواہ مسلم

مسلم از حضرت عباسؓ مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمک فانہ یحوطک ویغضب لک قال نعم هو فی ضحضاح من نار ولولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار ببینید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکار آن قریب ہم خواہد آمد کہ ایمان نہ آوردہ بکار آمدن اہل بیت نبوی چہ جائیست کہ محل خفا باشد یک یک علاقہ با آنحضرت کار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیرہ کتب حدیث از ابو بکرؓ مرویست معرفۃ آل محمد براءۃ من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایۃ لآل محمد امان من العذاب این فرقہ را از آن دولت عظمی ونعمت علیا محرومی است وہمین است منشا این ہمہ ہذیانات ودرینجا امریست کہ خرافت بیان صاحب تقویۃ الایمان ازان ظاہر وعیان است وآن اینکہ در آیہ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیئ وهو یجیر ولا یجار علیہ ان کنتم تعلمون سیقولون للہ قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمہ نمودہ بتصرف ودانستہ ان آیہ کریمہ صاف وصریح ثابت کہ مشرکان برائے بتان خود ثابت نمیکردند بلکہ خاص میکردند باللہ پس این قسم شرک مخترعہ مجذبہ یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است کہ در مشرکین یافتہ نشد سندا افادہ نقیض مدعا می کند وتنبیہ لغضب نیست اگر ختم الہی نیست چیست عبارت ایشان آنچنان مختلست کہ ما نا بکلام عقلا نیست

فصل چہارم در شرک فی العبادۃ ذکر کرد اول آیہ لقد ارسلنا نوحا الی قومہ انی لکم منہ نذیر مبین الا تعبدوا الا اللہ انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیۂ دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا للہ الذی خلقھن ان کنتم ایاہ تعبدون آیۂ سیوم وان المساجد للہ فلا تدعوا مع اللہ احدا وانہ لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا آیۂ چہارم واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا الخ آیۂ پنجم او فسقا

٦٥

اهل لغیر الله به آیه ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار الآیه ازین آیات و دعاوی که در اول باب بمود اصلا ثابت نیست کما بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلیصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعه اش هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر بمود آیات و احادیث را که بعضی ازان از دعاوی محض بیگانه و بعضے محتمل و مجمل که بیان آن بجاے دیگر موجود خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی المرأة والدار والفرس اقول القضیة الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من تزوج المرأة مثلا مثارا غیر مبارک یستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان یریح نفسه بترک تزوجها وان کانت جمیلة او ذات مال و هم دران کتاب است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرک لا سیما اذا کان من القرآن او السنة او مما یشبههما من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر الالمام بنفس العاین و عدمه تحصل من الالمام اصابها المعاین وکذا نظرة الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمائم والتولة فمحمول علی مافیه

شرك او انفصال في التسبب بحيث يغفل عن الباري جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتها ان الامر اذا قضي به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد يعتد
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يقصد اليها بالذات ومنها الوقايع الجويه
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تختص بصورة دون صورة
باسباب ملكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واثارة وسواس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبايح ونفى العدوى لا بمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لا ترا فانعقد امرا لله من غير ان يخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والهامة يتفاءل بها المشرك غالبا وكذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه
الامور لا ان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وترددها في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المرأة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او امرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى
عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ عمن اتى كاهنا ثم

لما سُئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل فی العنان فتذكر الامر قد قضی فی السماء فیسترق الشیاطین السمع فتوجه الی الكهان فیكذبون معها مأة كذبة یعنی ان الامر اذا تقرر فی الملاء الاعلی یترشح منها رشحات علی الملائكة السافلة التی استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكیاء الجن ثم تتلقی الكهان منهم بحسب مناسبات جبلیة وكسبیة فلا تتمكن ان النهی لیس معتمدا علی عدمها فی الخارج بل علی كونها مظنة للخطاء والشرك والفساد كما قال عز من قائل قل فیهما اثم كبیر ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما اما الانواء والنجوم فلا یبعد ان یكون لهما حقیقة ما فان الشرع انما اتی بالنهی عن الاشتغال به لا لنفی الحقیقة البتة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلین وعدم القول بتلك التاثیرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما یلحق بالبدیهیات الاولیة كاختلاف الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما یدل علیه الحدس والتجربة والرصد كمثل ما یدل هذه علی حرارة الزنجبیل وبرودة الكافور ولا یبعد ان یكون تاثیرها علی وجهین وجه یشبه الطبایع فكما ان لكل نوع طبایع مختصة به من الحر والبرد والیبوسة والرطوبة بها یتمسك فی دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبایع وخواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب فی محله ظهرت قوته فی الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن تنبعث بما یرجع الی طبیعتها وان خفی ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهوریة ونحوهما المعنی فی مزاجه فلا تنكر ان یكون لحلول قوی الزهرة والمریخ بالارض اثر كاثر هذه الطبایع الخفیة وثانیهما وجه یشبه قوة روحانیة مترکبة

مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية فى الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة
الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيا العالم
لفيضان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات
الفلكية انواع ولكل نوع خواص فامعن قوم فى هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ويعرفون بها الوقايع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة وانفذ الله قضاءه من
غير ان يخرم نظام الكواكب فى خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجرى عادة الله لا باللزوم العقلى ويشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جميعا توغلوا فى هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر
الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا او كذا فيكون ذلك صادا
عن تحققه بالايمان الذى هو الاصل فى النجاة واما النجوم فانه لا يضر جهله
اذ الله مدبر للعالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب
فى الملة ان يخمل ذكره وينهى من تعلمه ويخبر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل
شدد النبى صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذلك نهوا عنه خفاجى در شرح
شفا نوشته لا تقولن احد كم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهى تنزيهى
لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوى ودر شرح حديث
بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبى صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد
لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذى قرب عهده بالاسلام

واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

والحمد لله رب العالمين

سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام

ومثله قوله لاتقولوا ما شاء الله وشئت اولا ترخص منه التسوية فيختص بمن كان حاله كذلك ويقوى هذا الاحتمال حديث ابی داود الذی علم فيه النبی صلی الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاجة انتهی ملخصا خود در بيان تقوية الايمان در حديث السيد هو الله نوشته كه لفظ سيد دو معنی دارد يكی آنكه خود مالک و مختار بود و محكوم كسے نباشد خود هرچه خواهد كند باين معنی سوائے خدا تعالی ديگری را سيد گفتن روا نيست دوم آنكه از ديگران امتياز داشته باشد باين معنی ديگرا ن را گفتن درست است و باين معنی پيغمبر صلی الله عليه وسلم را سيد عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی ملخصا هر چند اين قاعده خاص برائے تصحيح اطلاق سيد صاحب بر سيد احمد بر زبان جاری گرديده مگر تمام مباد‌ی فساد را از بيخ بر كنده چه هرگاه مقرر شد كه بتعدد اراده معنی از معانی حكم متبدل ميشود پس بجز سبب اين قاعده مخصوص شد سيد و در عبد جاری نگرديده و حكم قطعی بشرک نافذ گرديده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش هيچگونه مطلقا شرک گرديد موافق حق و مطابق آنچه در يمقام بے اختيار از زبانش بر آمده همين است كه موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر كه مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد كردن با آنكه لبعض الظن اثم وارد مفيد هم نيست اگر گويند كه لفظ عبد در محاوره بمعنے ديگر نيامده محض غلط است عبد الدرهم و عبد الدينار و عبد العصا در احاديث موجود است بالجمله از همين بيان او اكثر مموهات او باطل ميگردد و تمام علمائے عرب و مصر و روم و شام و اكابر مذاهب اربعه در مقابله اصول نجديه فتوی بجواز داده اند و شيخ محمد عابد اسندی انصاری كه از عمده علمای حرمين بود و از نجديه هند هم هر كه زمان صحبت آن مرحوم يافته بسعادت تلمذ و اجازت او خود را معلم ساخته در مائة مسائل بر رسائل شيخ مرحوم احتجاج هم ميكنند رساله دارد خاص در اين مسئله و استحسان نموده است اين تسميه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الهی در جلوه گر شده صید دلها به جاذبه محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی
دیوانه وار از پی توقع منفعت و استفاده کمالی از و در دست بجاذبه کمند او دوید ه
می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعهٔ از جمال او میند این مرتبه از الله
مراتب هست که هیچکس را از بشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیای
امت را شمهٔ ازان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب دلها گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرهما انتهی الله تعالی
از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
شفا و مواهب باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مهیمن و عزیز و
حق و خبیر و عظیم و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوا اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم
سمی فرموده است اتصاف آن حضرت بدیگر اسماهم در حدیث صحیح وارد است مثل اول
و آخر و ظاهر و باطن و غیرها حالا بیان سبکهم سر تغلیط و ماده افراط و تفریط ما که باعث
گردیده برین هذیان سرائیها و آن خطاست در معنی لفظ اله و شرک باید دانست که
لفظ اله بمعنی معبود است و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب
لذاته و در تفسیر کبیر در سورهٔ فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مأته المسائل در تفسیر حقانی نوشته
الاله اسم لذات المعبود فهو ان لوحظ فیه المعنی لم یتقید فلذا الله لا یوصف
به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر حقانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد
لغیره و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیت خواه
در الوهیت بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیت بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مأته مسائل کرده بدنمود در الوهیت و استحقاق عبادت و گفته

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نخود لتصریح نمودند کہ چیست ونہ عند التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سوا اقسام اربعہ یعنی شرک فی العلم وشرک فی التصرف وشرک فی العبادۃ وشرک فی العادت ہست کہ این اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید ونقیض ایمانست مولوی اسمٰعیل ومولوی عبدالحی در ہمین بحث از مولوی بادے علے مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم ومحجوج شدہ بودند ومشرکان عرب اصنام خودرا الہ یعنے معبود اعتقاد می کردند وہمین بود شرک شان ومنکر توحید بودند یعنے یک بودن الہ اعتقاد نداشتند واز کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ سخت تبری می نمودند وگفتند اجعل الآلھۃ الھا واحدا ان ھذا الشیٔ عجاب وانطلق الملاء منھم ان امشوا واصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیٔ یراد اگر اصنام خود را الہ اعتقاد نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ واستعجاب ازان چہ معنے دارد واز شنیدن آیہ کریمہ والھکم الہ واحد تعجب چرا میکردند در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند وگفتند کہ کیف یسمع الناس قبلین الہ واحد وان محمدا یقول الھکم الہ واحد فلیاتنا بایۃ ان کان من الصادقین وکلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند وہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق است برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوہیت اصنام وکافر شدن آن لیام ہمین کلام وداشتن شان بتان را برابر خدا در الوہیت یعنے معبودیت تمام کتاب وسنت وکتب شریعت پر اند این وہابیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

مباح بعضے مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت و مناشی
فساد چند امور اند یکی اینکه با وجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی
کلمه بیان کنند مذهب ایشان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید نجدیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنی شرعی ترجمه نموده جاے هیچ جای اسیج
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنی مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که نجدیت بر هم نشود دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفی نوشته اس آیه سے معلوم ہوا که جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو که یه جانکر
که اوس کے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور الله کا ناشکر معنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم او شان را مگر برائی اینکه نزدیک گردانند ما را بسوی خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد درمیان شان در چیزیکه اختلاف میکنند دران تحقیق الله هدایت
نمیکند کسی را که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر ذی شعور ظاهر که تکیه بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برائے نزدیکی خداست و لیقربونا متعلق به نعبد

الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون

معاش ومعاد شمارا اصلاح کند انتهی ومن الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که
برای خود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی ومحبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی
همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل ظاهره منع میکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود ءاله مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا سیوم آنکه غیر آیه اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد
من دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید
سبحانه وتعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه بخدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص
بندگان و تفویض امور تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرایع ثابت مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الا اعتقاد نموده در الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند بخدیه از اصل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرائع خود را ملوم و مطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
فحملوا الالفاظ المستعملة المشتبهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة والشفاعة
التی اثبتها الله تعالی فی قاطبة الشرائع لخواص البشر علی غیر محلهما
وکما حملوا صدور خوارق العوائد والاشراقات علی انتقال العلم والتسخیر
الاختیاری الی هذا الذی یری فیه والحق ان ذلک کله یرجع الی قوی
ناسوتیة او روحانیة تعد لنزول التدبیر الالهی علی وجه ولیس من

اعمال اعتبارے ندارد یعنی ادا کنندهٔ این افعال بے اعتقاد و اقرار موحد نیست
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت ہست در الوہیت و اقرار شرط ہست وسجده
وطواف و نذور و قرابین وغیره از فروع و عوارض کہ بلی اینہمہ شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول الله صلی الله علیه وسلم اصنام
را الٰہ اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و ہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل میپنداشتند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راه غلط فہمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس
کرده کہ یک بادشاه خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
باین جہت الله را شرکا داد و قرار دادند عزی برائے عزت دادن و ود برائے
دوستی گرداندن یعوق برائی حفظ از دشمنان وغیر ذالک وغلطی شان این
بود کہ خاص را عام نمودند یعنی صفت الوہیت را کہ خاص بالله ہست عام
فہمیدند و نجدیہ ہم از راه غلطی عام را خاص فہمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیا را
کہ عام ہست و شامل بتصرف خدا و تاثیر قدسی یعنی با سباب ظاہری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاہان نیافتند در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا ہست
پس برای اینچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنی
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابر اند و سبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب ہست بر شاہد چنانکہ شرک واجب الاحتراز ہست حکم شرک ہم برخلاف شرع
واجب الاجتناب این قرن شیاطین برخلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون الله دران یافتند دون را بادون تعبیر نموده چنانچہ
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الٰہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا الشیئ یراد الحاصل
از آنچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید و شرک همان صفت الوہیت ست
و بس که آن صفت در غیر ذات واحد حق بہیچ یافته نمیشود نه بالذات و نه بعطای
او تعالی شانه نه کامل و نه ناقص و بهمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم
تعمیم صفت خاص ست بخلاف سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را
هم علی تفاوت المراتب در ان چیزها شرکت عطا فرموده است فجعلناه سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعها ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه
که عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و اراده
واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و همچنان در صفات
اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت
منشأ شرک اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتیکه خدای
تعالی راست همچنان حیات و قدرتیکه خدا تعالی راست همچنان قدرت و علم و سمع
و بصر همچنانکه خدا تعالی راست و تصرف همچنان که خدا تعالی راست برای دیگری
ثابت کردن هم مدار شرک شدن نتوانند چه بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد که شرک
شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر امریست غیر آنها و آن صفت
الوہیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه هم

کجا مردم بیچی و نیز فصل که برای این قسم عقد نمودند ذکر نمودند دران آیات واحادیث
که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عزوجل درین بحث دیگر است کلام در
شرک است و نیست دران آیات واحادیث که این صفت مخصوص است در شرک و
نیست محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خداست و بس پس هر که غیب خاصه خدا را
برای مخلوقی ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
هر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست وعادت امت شیطان است که یک لفظ از
یکجا گرفته هیچ خیال اطراف وجوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها
میکنند همچنان درین بحث هم بعض آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
غیب است بخدای عزوجل و در آیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظهار دیگری بر وامکان
نداشت جمهور مفسرین واکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا
غیب مطلق است وغیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدای عزوجل
است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غائب است از ملک وشاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ وبهشت ودوزخ وسائر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت واطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه بلحاظی در تفسیر و دیگر اینهم
تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخداست نیست
و به اخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول
نمی بینید در قرآن وعلم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته من زعم
ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا

او اوسطها او آخرها ورد ايضًا من سن فی الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها
الخير انتهى خلاصه لمعه بكيه در رد بدعت نجدیه در پنجاب نقل میکنم و بعد فهذه رسالة
فی تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين فی الدين وهم الذين روی مسلم فی صحيحه
عن رسول الله صلی الله عليه وسلم قال يكون فی آخر الزمان دجالون
كذابون ياتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلی
الله عليه وسلم وانطبق ما قال علی النجدية علی الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم
سمعهم وسماع آبائهم لهفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
فی النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محيی الدين ابو ذكريا يحيی بن شرف
النووی فی تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
فی الشرع هی احداث ما لم يكن فی عهد رسول الله صلی الله عليه وسلم
وهی منقسمة الی حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع علی امامته وجلالته
وتمكنه فی انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله فی آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الی واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق فی ذلك ان تعرض البدعة علی
قواعد الشريعة فان دخلت فی قواعد الايجاب فهی واجبة او فی

قواعد التحريم فهی محرمة او
الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة
او المباح فمباحة وللبدع الواجبة امثلة
منها الاشتغال بعلم النحو
الذی يفهم به كلام الله
وكلام رسوله وذلك
واجب فانه يحفظ الشريعة
واجب ولا يتاتی حفظها
الا بذلك وما لا يتم
الواجب الا به فهو واجب
الثانی حفظ غريب الكتاب
والسنة من اللغة الثالث
تدوين اصول الفقه والنحو
الرابع الكلام فی الجرح والتعديل
لتمييز الصحيح من السقيم
وقد دلت قواعد الشريعة

٧٩

علی ان حفظ الشريعة فرض
كفاية فيما زاد علی
المتعين ولا يتاتی ذلك
الا بما ذكرناه وللبدع
المحرمة امثلة منها مذاهب
القدرية والجبرية والمرجئة
والمجسمة والرد علی
هؤلاء من البدع
الواجبة وللبدع المندوبة
امثلة منها احداث الربط
والمدارس وكل احسان
لم يعهد فی العصر الاول
ومنها التراويح والكلام
فی دقائق التصوف
وفی الجدل ومنها جمع
المحافل للاستدلال
فی المسائل ان قصد
بذلك وجه الله تعالی

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة
المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في
اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة
وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة
ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر
كلامه وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات
من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او
اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير
لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال
عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني
انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام
الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح
الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت
قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه
في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية ديننا او المراد الحكم هذا ما ليس منه
مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اي
مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته
لما ذكر لعدم شرط عينه بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال او من تبتل صلى الله عليه وسلم
لذلك والاخلال بالشرط او ركنه عبادة كان او عقدا فلا نقل لذلك مطلقا على الاصح من خلاف فيه

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعلين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثم استحيا كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

الحسنة تتفق على ندبها وهي
ما وافق شيئا مما مر ولم يلزم
من فعله محذور شرعي و
منها ما هو فرض كفاية كتصنيف
العلوم ونحوها مما مر قال
ابو شامة شيخ المصنف ومن
احسن ما ابتدع في زماننا
ما يفعل كل عام في اليوم
الموافق ليوم مولده صلعم
من الصدقات والمعروف
واظهار الزينة والسرور
فان ذلك مع ما فيه من
الاحسان الى الفقراء مشعر
بمحبته صلى الله عليه وسلم
وتعظيمه وجلالته في قلب
فاعله وشكر الله على
ما من به من ايجاد رسوله
الذي ارسله رحمة للعالمين
وان البدع السيئة وهي ما
خالف شيئا من ذلك صريحا
او التزاما قد ينتهي الى ما
يوجب التحريم تارة والكراهة
اخرى والى ما يظن انه طاعة
وقربة الى اخر ما قال وقال
في شرح قوله وفي رواية
لمسلم من عمل عملا
ليس عليه امرنا اهـ
[illegible]
عما مر ومن ثم سن رسول
الله صلى الله عليه وسلم
باخذ خالد اللواء في غزوة
مؤتة مع عدم امره به
وندمه على ذلك لانه
من المصالح العامة وهي

لا تتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا التعقيب
فذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة

من زمن من الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم وحرروها فرعا فرعا وحكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا وتفصيلا بخلاف غيرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يخرج احكامها عليها فلم يجز تقليدهم فيما حفظ عنهم وما لانه قد يكون مشروطا بشرط اهملوها وكلوها الى فهمها من قواعدهم فقلت الثقة بخلو ما حفظ عنهم من تبديل شرط بعضها فلم يجز التقليد لذلك

عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة وهي لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه بديع السموات والارض اي موجدهما على غير مثال سابق وشرعا ما احدث على خلاف امر الشارع ودليله الخاص والعام

٨٢

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذى هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل
فى الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل فى الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رض فى التراويح
نعمت البدعة هى فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعانى والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافى ونحوهما والجرح والتعديل
وتميز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله وآلته والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد فى العصر الاول والكلام
فى دقايق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال فى المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع فى لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

٨٣

من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم
که مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعه کثیر ائمه اعلام وهداة اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن دحیه و ابو شامه شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن ظفر بل و ابن فضل و شیخ ابی عبد اللہ بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرهونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظهیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و ضیاء الدین بن عمر و غیرهم که هریک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلیه و کسیکه
کلام کرده دران کلاتش را رد نموده اند و این ما جرا تفصیل در رد استحقاقیات بیان
نموده ایم و درینجا بخوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشته و بعد
ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هي في امور الدين والتشريع
والمحدث في امور الدنيا ليس ببدعة وان البدعة منقسمة الى حسنة وقبيحة
فمنها واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مكروهة ومنها مباحة
والمحدث من الدينيات ان خالف الكتاب والسنة او الاجماع او الاثر
فهي ضلالة ورد وان لم يخالفها فليس برد وما كان منها خيرا فهي بدعة محمودة
وان البدعة الحسنة متفق على ندبها فما اخترع سيئة عند ما نامن اطلاق البدعة
الضالة على كل محدث في امور الدنيا والدين وقصرها في القبيحة فمنشاء الجهل
والاعجاب برائه والاجتراء على الله ورسوله شاه عبد العزیز در فتوی جواز
عرس نوشته اند دوم آنکه بهیئة اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام اللہ
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای راشدین نبود اگر کسی این طور بکند

۸۴

الخامس موافقة القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء وتكلف او قام باختيار من غير اظهار وجد وقامت له الجماعة فلا بد من الموافقة فذلك من آداب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتحية العمامة على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط عنه ثوبه بالتمزيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة موحشة ولكل قوم رسم ولا بد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في الخبر لا سيما اذا كانت اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة وتطييب القلب بالمساعدة وقول القائل ان ذلك بدعة فليس كل ما يحكم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تراغم سنة مأثورة ولم ينقل النهي عن شيء من هذا فالقيام عند الدخول

الله ورسوله خالف الشرع
وقد جعله اصلا معتقدا فروعا النبیۃ مما
وبنى عليه ولیس له اصل من ان یأتی بابتداء التعليم والابیب
فعلیه او سنۃ مصرحۃ به والدین هو
فهذا الاختراع فی الدین
البدعۃ الضالۃ وطالما

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى
الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضى الله عنه ولكن اذا لم
يثبت فيه نهى عام فلا نرى فيه باسا فى البلاد التى جرت به العادة فيها
باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب
به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد به مطايبة القلب واصطلح عليها
جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا فيما ورد
فيه نهى لا يقبل التاويل عقيده سيوم فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير
از مداومت وملازمت وتخصيص زمانى ومكانى حرام ونحو ميگردد واين مدعا را
به بيانات گوناگون وبديايات بوقلمون جلوه نمايش ميدهند كه در رد الحاقيات
ازاله همه شبهات نموده ايم در ينجا مختصر اچيزے ذكر ميكنيم در صحيح مسلم از عائشه
صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ودر صحيح بخارى از
مسروق مرويست اى الاعمال احب الى الله قالت الدائم وهم در صحيحين از
از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر
صحيح مسلم از عمر رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام
عن حزبه او شيئ منه فقرأه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرءه
من الليل ودر حصن حصين نوشته وينبغى من كان له ورد فى وقت من ليل
او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتى به اذا امكنه
ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل فى قضائه صاحب المعمور ودر قول كسى
تحديد الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكذا بل
الفعل المندوب الحسن ايضا شد نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

لتعظيما لهذا اليوم والحديث
لا سيما وهو تقليد اليهود
فعله رسول الله صلعم
التقييد سببا للحرمة فكيف
الاصل ولو كان نفس
بل الفتح والحسن يرجع الى
ان نفس التقييد ليس بقبيح
سنة من كل سنة فقد ثبت
الله صلعم صومه وسيرته

فانا فى باب الصحيحة الصحيحة
فنقول فيما ذكرنا من عبارات
الائمة الهادين تصريحات
فى جواز اختلاف الدعوى
وابطال المدعى فيما استدل به
بجديد صوم يوم عاشوراء فان
اليهود وقتوا اهل اليوم
وخصصوا بالصوم وقيل رسول

تكيفى ولكن المقصود انصيحة
وفقدا انما لا لابطال دعواه
والبينة وانكار المدعى
كالبونا بابطال هذا
من اثبات هذا التخصيص
الاتخصيصون هذا التخصيص
لهم بذلك من بعد ما عجزوا
الدعوى من عام انهم
كما لبنا هؤلاء وما يشكون مما لكهم
على هذا

فی صحیح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدینة فوجد
الیهود یصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلک وقالوا هذا الیوم الذی
اظهر الله فیه موسی علیه السلام وبنی اسرائیل علی فرعون فنحن نصومه
تعظیما له فقال النبی صلی الله علیه وسلم نحن اولی بموسی منکم فامر بصومه
وعن ابی موسی قال کان اهل خیبر یصومون صوم عاشورا ویتخذونه عیدا
ویلبسون نسائهم فیه حلیهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحدیث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعلیه بین یدیه فی الجنة علی صلوته رکعتین بعد
کل وضوء مع انه لم یاخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحدیث فی صحیح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال
عن تخصیص الصوم بالاثنین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واجابته
صلعم ببیان شرفه بولادته والانزال علیه فیه والحدیث فی صحیح
مسلم عن ابی قتادة قال النووی فی شرحه وفی الحدیث دلیل علی
ان الزمان ایضا یتشرف بما یقع فیه کالمکان ومنها حکمهم باباحة
تقیید المصافحة بعد العصر والصبح لمن یکون معه فی الصلوة ومنها حکمهم
بان کونه خصصها ببعض الاحوال وفرط فی اکثرها لا یخرج ذلک عن
کونها مشروعة ومنها حکمهم بان البدع الحسنة متفق علی جواز فعلها
والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها ومنها اتفاقهم علی
تملیح تخصیص یوم مولده صلعم فی کل سنة بالبر والاحسان والرد علی
من تکلم فیه وما هو الا شاذ نادر ومنها نذر رجل علی عهد رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم ان ینحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرک

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتدا الظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته در حق آنچه که صاحب درمختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن از الصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق بوده است
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقررات بفاتحه هاے و نیازهاے بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چراکه معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه بکمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و برابن
چیز باید در رسائل و اورادکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن
و این ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است بمثل سائر تجربیات
انتهی کلامه فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره انیست که در هنگام بر آمدن آبله اطفال که از چیچک
خواهند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الٰهی آن طفل را در
ان سال چیچک نه بر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و ختم یاو برنج با شکر و عنبرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

۸۷

المصاب بالعین من خلفه صبة واحدة فبرئ باذن الله تعالی و مؤلف
بعد نقل این عبارت نوشته وهذا المعنی مما لا یمکن تعلیله و معرفته
وجهه من جهة العقل فلا یرد لکونه لا یعقل معناه وقال ابن العربی
ان توقف فیه متشرع قلنا الله ورسوله اعلم وقد عضده تد
التجربة وصدقته المعاینة ومتفلسف فالرد علیه اظهر لان عنده ان
الادویة تفعل بقواها وقد تفعل بمعنی لا یدرک ویسمون ما هذا
سبیله الخواص وهم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رض رای صبیا ملیحا فقال وسموا نونته لئلا یصیبه العین
عقیدهٔ چهارم اصل در اشیا حرمت است یعنی هرچه از شارع منقول
نیست حرام است و نسبت میکنند بکتب فقه و اصول بی آنکه بمغز کلام رسند ملخص
بحث در اصل اشیا آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیائیکه حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکه علت حسن و
قبح آن بعقل معلوم نمیگردد معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحة اصلیه و اباحة حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه از آن منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و چنانکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که
مذهب غیر ایشانست نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحة معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و بعضی اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

آن اباحت اصلیہ شرعیہ ست ونیست ودران اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ
الاصلیۃ نوع منہ لان کل ماعدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ
فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فھی لایکون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلۃ وقال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی لھما مدرک
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لاتکون الا فی موضع عدم المدرک
الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکمہ بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیھا
حکم بالتخییر فھی لاتکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانھم یقولون بالاباحۃ
وغیرھا من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلۃ فانھم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک
ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن ننکر ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب
الشارع بذلک فافہم قاصرا جان درحاشیۃ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض
المعتزلۃ ھم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لایدرک العقل اشتمالھا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوھا عنھما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ
لانہ تعالی خلق العبد ومایتنفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحۃ لہ دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ھل ھو عدم الحرج ف
فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما لایدرک العقل اشتمالھا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنھما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ھؤلاء البعض من جھۃ ان الاباحۃ فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وھذا کذلک وعند الجمھور
ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ وانزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فھو حلال وما حرم فھو حرام وما سکت عنہ فھو عفو

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوھا وحرم حرمات فلا تنتھکوھا وحد حدودا فلا تعتدوھا وسکت عن اشیاء

ودر تفسیر مدارک تحت آیت ... الاصل فی الاشیاء الاباحۃ

فضول البدايع للشمس
ان الترك بمعنى عدم الفعل
لا يصح طلبه اما لانه غير
مقدور واما لانه لو كان
مطلوبا لترتب عليه الثواب
فيكون كل مكلف مثابا
باعتبار عدم فعل المنهيات
التي لا تحصى ولا قائل به
والمطلوب الفعل كفا كما ان
او عينه انمحى وصحح الاصوليون
بان الترك في ترك المنهي عنه
ايضا ليس بمعنى عدم الفعل
لانه ليس داخلا تحت القدرة
العبد كما في التحرير وغيره بل
المراد به الكف وهو ان تدعو
النفس اليه قادرا على فعله
فيكف نفسه خوفا من ربه

مى نويسد وفيه تنبيه على ان التحريم انما يثبت بوحي الله وشرعه لا بهوى النفس
وكتب فقه كه ازين حكم مالامال اند در شرح وقايه در شرح قول ماتن ماليس بحدث
ليس بنجس مى نويسد لا حكم بحرمة المسفوح بقي غير المسفوح على اصله وهي الحل و
يلزم منه الطهارة ودر هدايه در فصل حدا نوشته ان الاباحة اصل ودر باب الغنايم
فبقي اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل وششم نوشته
امريكه منقول از آنحضرت صلعم وصحابه رض نباشد غير مشروع است چنانچه صاحب
هدايه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابه رض دليل گرفته است منها في كتاب
الصلوة في فصل الاوقات التي تكره فيها الصلوة قال يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر
باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام لم يزد عليهما مع حرصه على الصلوة
ومنها ما قال في باب العيد لا يتنفل في المصلى قبل العيد لانه عليه السلام
لم يفعل مع حرصه على الصلوة ومدعاے صاحب مائة مسائل ازين روايات علاقه
ندارد وجه عدم نقل چيزے ديگر ونقل عدم چيزے ديگر عيني در حاشيه هدايه مينويسد
هذا مبني على معرفة الحديث الذي فيه عدم زيادة النبي عليه السلام على
ركعتي الفجر ولذا قال الاكمل ان الترك مع حرصه عليه السلام على احراز
فضيلته التنفل دليل الكراهة واين بحث در تصحيح مائة المسائل بتفصيل ذكر كرده ايم
من شاء فليرجع اليه ظاهرا ماخذ اين عقيده كلام ظاهريست مصري در شرح
مسند در بحث تلفظ به نيت بعد نقل استحباب آن از جماعت كثيره از حنفيه وشافعيه نوشته
اما انكار الملاحدة الظاهرية واستدلالهم بان المتابعة كما يجب في الفعل
مطلقا يجب في الترك ايضا فمن بادر على فعل لم يفعله رسول الله صلى الله عليه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله في الحجة من غير تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدين فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه في

٩٠

انتهى كلام المصري وسنت
... شغل اين ...

مستند ان عقیدہ حدیث من تشبہ بقوم فھو منھم کہ ابو داود روایت کردہ است آن حدیث ضعیف است باسناد و شیخ ابن تیمیہ در رسالہ اقتضاء صراط مستقیم گفتہ کہ این حدیث جید است و این حجر عسقلانی و سخاوی گفتہ اند کہ این حدیث حسن است...

ینوب المختار عند نا الاباحة وصاحب تلویح ہم دران بحث ینوب الاصل فی الاشیاء الاباحة واضح باد کہ ہمیں بحث در اصرار ہم تفصیلے وارد شاہ ولی اللہ در حجة اللہ البالغہ نوشتہ ما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی قسمین احدھما سبیلہ سبیل تبلیغ الرسالة ومنہ قولہ تعالی ما اتاکم الرسول فخذوہ وما نہاکم عنہ فانتہوا وثانیہما ما لیس من باب تبلیغ الرسالة ومنہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا بہ واذا امرتکم بشیء من رائی فانما انا بشر وقولہ صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت ظنا ولا تواخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن اللہ شیئا فخذوا بہ فانی لم اکذب علی اللہ فمنہ الطب ومنہ باب قولہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بالادہم الاقرح ومستندہ التجربة ومنہ ما فعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی سبیل العادة دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنہ ما ذکرہ کما کان یذکر قومہ کحدیث ام زرع ومنہ ما قصد بہ مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة لجمیع الامة ومنہ حکم وقضاء خاص انتہی ملخص عبارة حجة اللہ البالغہ وہم دران کتاب نوشتہ من اسباب التحریف التعمق وحقیقتہ ان یامر الشارع بامر وینہی عن شیء فیسمعہ من امتہ فیفہمہ حسب ما یلیق بذہنہ فیعدی الحکم الی ما یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوہ او بعض اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء ومظانہ ودواعیہ وکلما اشتبہ علیہ الامر لتعارض الروایات التزم الاشد ویجعلہ واجبا ویحمل کل ما فعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی العبادة والحق انہ فعل اشیاء علی العادة فیظن ان الامر والنہی اشتملا ہذہ الامور فیجہر بان اللہ تعالی امر بکذا ونہی عن کذا الی آخر ما قال وکشف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن فساد ہذہ المقالة وبین انہ تحریف عقیدہ ہجم تشبہ مطلقا مستلزم مساوات است و برین عقیدہ فروع کثیرہ در بارہ تکفیر تخریج نمودہ اند و

فی نہایہ العلماء وھو من تشبہ بالعلماء یکون کما یکون اتباعھم ومن تشبہ بالفساق یکون من اعوانھم ومن تشبہ بالکفار ومن وضع علیہ علامة الکفر ومن ان الامر بجانبہ الشرف وھذا انفس ما یکون ومن تشبہ باہل اللہ فالتشبہ

91

بشیء من امور القوم برجب ذلک لہ القرب منھم ومعاملہ کل منھم بعض ابناء الدنیا الی الفن الی برید اللحقة فقال اذھب الی السمرقند یکلمک فی معناھا ثم ...

بعض الامور ... فیستحل مسلکھم ... ویمثل احوالھم وسیرھم ... بالقوم ویرتقی بزیھم ... نحو تلبسہ الخرقة ... الی اذا سمع ذلک ... تلوغیبة ... علیہ الفن الی وقال ... لا عابقا ... لہ حقوقہا وما علیہ من ...

الی شیئ من احوالهم انتهی و هذا کله فی المتشبه بهم فی السیرة واما المتشبه
بهم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذ یفة باسناد حسن انتهی ملا علی قاری
در شرح فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة المنکرة
فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کان من
الافعال اهل السنة او من افعال الکفرة واهل البدعة فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزائن الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
ان الصفا والمروة من شعائر الله مسطور است صفا و مروه را از شعائر الله
بودن محض ببرکت صبر حضرت هاجره حاصل گشته که معیت خاصه حضرت جل و علا
درمیان همین دو کوه باشکوه در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
و این دو کوه باصفا بسبب آنکه جاهلان مکه اساف و نائله را برانها نهاده پرستش
میکردند از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته واگر یهود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
می نمائید و مشابهت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
ملتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نشوید زیرا که معامله
با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره
بلا شبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان الله شاکر علیم یعنی پس تحقیق خدا
تعالے قدردان است عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاهر مشابهت با کفار پیدا
شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که او تعالی علیم یعنی دانا است

رد اصول پی توان برد بدان بر فروع واکثرے از جزئیات که صراحةً هم به بیان
آمدند و حال مابقی هم از انچه مذکور شد سهل الحصول اما تنبیه بر بعض امور ضرور نمود
واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا که مابه الامتیاز
این طایفه از اهل سنت و جماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا و اولیا
که شرک دانند و دلیل شان آیه ایاك نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر
میدهد و احادیث باب صبر و توکل و بالفضله تعالے این بحث را در رد التحفیات
بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم درینجا بنقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد که فصل مقوم این طائفه توهین و تحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است
ما درین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل می کنم
گویا مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد که موید و معین مدعا و مبین موضح
ضلال و غوایت آن اشقیاست **مقوله اوّل** در تفسیر عزیزے در دیباچه تمهید
تصنیف تفسیر نوشته برای ایضاح معانے سورة فاتحة الکتاب و دو سیپاره
آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوٰة خمسه و جمعه و جماعات و محاضر
ارواح مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا تلاوت این سور الشریف
مینمایند انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنے آن از قرآن شیطان
باید پرسید **مقوله دوم** در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده مینویسد
و آنچه تعلق بچشم دارد دیدن مشاهده متبرک مثل کعبه شریفه و قرآن مجید و دیدن
بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت قبور شهدا و صالحین که جان خود را در
راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتهی زیارت قبور
شهدا و صالحین عبادت خداست **مقوله سیوم** اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او و بغض داشتن به مبغوضان او **مقوله چهارم** ایاک نستعین

۹۳

چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد و چون بهوش آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی **مقوله پنجم** تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است لیکن عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید که غیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل او داعیهٔ اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی ملخصا **مقوله ششم** در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها مسجود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال

۹۴

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پے
در پے ظاهر میگردد و نذر و خود ایشان را جاه و مرتبه می بخشد که دعاے
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتے بایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت مید هند از ان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدۀ آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او
بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام با و رسانیده اند به نهجے قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد مقولۀ هشتم در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و دار وغهاے
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و گردانندگان
ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه با بر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم به تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و بر هم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضے از فرشتگان براے تثبیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعدۀ غذا آنست که جزوے از طعام قائم مقام جزوے
از بدن که به سبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا

95

گویا مسکنے برائے روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتے که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنائے جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزے ازینطرف و چیزے ازان طرف دارد و درین حالت حالت انکشاف جزائے برخے از نیکی ها و بدیها است و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرده مسلمان در انجا میگوید دعونی اصلی یعنے بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت مانند غریق است که انتظار فریاد رسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و بعالم تمثل ملاقات بزندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار میکند و دوم حالتے است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق عظیم در مشاهده کیفیات بلسوء خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردد و حس و حرکت معنوی او ازینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انها مینمایند و ارباب حاجات

قال الله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بحو خوابیدن عروس انتهی ملخصا در رواستحقیات
بیان کرده ایم که این آیات واحادیث بعین معنی متمسک معتزله اند درین باب جواب
آن باتنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلا للالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد **سوال** چه میفرمایند علما دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی می ماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند ودرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر متواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره درباب زیارت القبور وسلام بر موتی وهم کلامی
با آنها که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفاریکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتٰهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

روح بادراک وشعور پس خصوصیت شہید ظاہر گشت ودر تفسیر آیہ ویکون الرسول علیکم شہیدا نوشتہ که در روایات آمده که ہر نبی را بر اعمال امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند وفلانے چنان تا روز قیامت اداے شہادت تواند کرد ودر تحفہ اثنا عشریہ آنچہ نوشتہ است این ماده را از بیخ بر میکند چہ دران نوشتہ که منکرین مجازاۃ قبر متمسک میکنند بآیہ لایذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود البتہ موتے ہم عقب او میبود انتہی ببینید که منکرین مجازاۃ قبر بآیہ کریمہ بہمینکہ استدلال کرده اند بعینہ ہمان آیہ باراده ہمان معنے مولوی عبدالحی ہم بر مدعا استدلال نمود وبعد نقل آن صاحب تحفہ نوشتہ جوابش اینکہ در قبر احیا واماتہ حقیقۃ نیست بسبب انعکاس اشعہ روح بر بدن تعلقے پیدا میشود که تغذیہ وتنمیہ بدن ہمراه آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکہ آن تعلق شبیہ است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانہ بخانہ که آلہ تعذیب وتنعیم میتواند شد واین ہم درصورتے است که آن بدن قائم باشد ومدفون والا عذاب ونعمت روح راست که نفس مجرد است وبدن حقیقی او روح ہوائی است وروح ہوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہشتی وشکلی که ببینده را اقتضا نماید درمیان آن بدن وبدن دنیاوی حاصل نشود والی ان قال واز اینکہ در عرف تعلق روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا ازان نوع حیات میگویند وحقیقی آیات واحادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند وقطع این تعلق را در رشتہ ما بین النفختین موت گفتہ اند قولہ تعالے ربنا امتنا اثنتین الایۃ این ہم درصورتے است که از موتہ اولی بگور وموت مراد باشد ومحتمل است که مراد

افعال حیوانی و نفسانی میگردند لیکن آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم و تعذیب نیست و ارواح را بر حسب اعمال مکسوبه تنعیم و تعذیب خواهد بود انتهی ملخصاً در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماته فاقبره نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او باد و آتش آمیزش نموده مشابهت تام با شیاطین و جنیان پیدا کند و ازین است که اکثر ارواح کسانیکه سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگیرند و به آدمیان می چسپند و ایذا میرسانند انتهی و در شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمان است و پایین آن سدرة المنتهی و بالا آن متصل بپایهٔ عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در انجا میباشند و مقربان یعنی انبیا و اولیا در ان مستقر میباشند و عوام صلحا را بعد از نویسانیدن و رسیدن نامهای اعمال بر حسب مراتب در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میشوند زیرا که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که ستارهای هفت آسمان را در ون چاه میتواند دید انتهی و در تفسیر سورهٔ طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست و شعور و ادراک و تلذذ و تالم خاصه اوست انتهی ملخصاً مولوی اسمعیل وغیره در تقویة الایمان وغیره آیهٔ کریمه ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون را در تقریر منع استعانة و آیهٔ کریمه الهم اید یبطشون بها الهم ارجل یمشون بها وغیره را بر ارواح کاملین فرود آورده سرگرم هذیان سراییها گردیده اند حالش اینست

همه فی سائر الامور و ... الی ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فانا هم العبادة مع سائر فاستحقوا العبادة مملکت خالق الله کما ان ملک عبده الملوک بخلد منه فیعطیه

خلعة الملک و یفوض الیه تدبیر بلد من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضموم بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی فلا تقبل عبادته تقربا منه بل لابد من عبادة

هؤلاء لیتقربوا الا الله ... لا تغنی و قالوا هؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادهم و یدبرون امورهم و بنفس وتهم فنصبوا علی اسمائهم احجارا و جعلوا ها قبلة عند توجههم الی هؤلاء تخلف من بعدهم الی

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتهم فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدى يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریفی بیش نیست
حال ارواح انبیا که از انچه شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته باید شنید اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى في
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة
وندامة في نفس العامل والهامات في صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيئوا اليه اما في الدنيا وحين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون في قلوب بني ادم خيرا اي يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندى
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك
راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابي طالب ملكا يطير في الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وهم در ان كتاب است اذا مات الانسان

١٠٠

العدالة من الانسان وقع اشتراک بینه وبین حملة العرش ومقربی الحضرة من الملائکة الذین هم وسائط نزول الجود والبرکات وکان ذلک بابا مفتوحا بینه وبینهم ومعد النزول الوانهم وصبغهم بمنزلة تمکین النفس من الهام الملائکة والانبعاث حسبها انتهی وهم در ان کتاب است والانسان عند سلامة مزاجه کما جبل علی حب المال والاهل کذلک جبل علی حب ان یذکره الناس بخیر فی حیاته ومماته وان لاینالهم سوء اثره حتی ان اسد الناس رایا من کل طائفة یحب ان یبذل اموالا خطیرة فی بناء شامخ لیبقی به ذکره ویهجم علی المهالک لیقال الناس بعده انه جری ویوصی ان یجعل قبره شامخا لیقول الناس هو ذو وحظ عظیم فی حیوته وبعد موته حتی قال حکماؤهم ان من کان ذکره حیا فی الناس فلیس بمیت ولما کان ذلک امرا یخلقون علیه ویموتون معه کان تصدیق ظنهم وابقاء وعدهم نوعا من الاحسان الیهم بعد موتهم وایضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقیت حساسة مدرکة بالحس المشترک وغیره وبقیت علی علومها وظنونها التی کانت معه فی الحیوة الدنیا ویترشح علیها من فوقها علوم یعذب لها او ینعم وهمم الصالحین من عباد الله ترتقی الی حظیرة القدس اه شواهدِ این مدعا دران کتاب وهم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثرت موجود در ما للاختصار بریں قدر اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام بدو طور مینماینداول اینکه از نص قرآن ثابت است عدم سماع موتی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور دوم آنکه حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا باین آیت استدلال فرموده در کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

١٠٩

لہ الکلام راست نمودہ از اطراف و جوانب چشم پوشیدند حقفطت شیا و غابت
عنکب اشیار خوارج کہ بتکفیر حضرت جناب امیر علیہ السلام روہای خود را سیاہ
ساختند مستدل شان آیہ کریمہ ان الحکم الا للہ و حدیث القاتل و المقتول
کلاهما فی النار معتزلہ و روافض کہ بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیہ کریمہ کتب اللہ علی نفسہ الرحمۃ مجسمہ کہ جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید اللہ فوق ایدیهم و امثال
ذلک بالجملہ تمام فرق است اجابت بر بر مدعا آیتے و حدیثے می آرند مسلک
حق آنست کہ سلف صالح برعایت شرائط فہم کتاب و سنت و مراعات طرق
تطبیق و درجات تحقیق و احاطہ باطراف و جوانب و نظر بر اصول و فروع
باتفاق اہل حل و عقد بر امرے اجماع نمودہ و بتلاحق افکار و تطابق اعصار
مذہب جماعت قرار یافتہ و سواد اعظم امت مرحومہ عبارت از انست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار و من
یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ما تولی معلوم ست امام احمد و غیرہ از عایشہ رض
ہم آن حدیث روایت کردہ اند از اینجا صاف ظاہر میشود کہ چون حضرت صدیقہ
در آن قصہ موجود نبود در اول استماع استبعادی کہ بنظر سرسری بر الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابہ
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود و بہ تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چہ خواہند گفت مخالفین از انکہ معتزلہ و غیرہ منکرین رویت تشبث
میکنند بقول حضرت عایشہ رض و استدلال او بآیہ کریمہ لا تدرکہ الابصار
وھو یدرک الابصار ہیچ فرق نیست درین ہر دو ما جدا علماء اہل سنت
در ہر دو مقام جواب دادہ اند کہ بمحل خود مذکور ست منکرین معراج جسمانی

بمومنین کافران را از آن بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد ست مراد بآن کفاراند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار بهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت کر شرک است چرا که مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاری که بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را التقصیروار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدائی را خیال
کرده بی سبب در نگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعبارتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و ثمّ الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعش شکی و ریبی در دل باقی
نماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از آن روز که ادا نخواهد کرد هیچ نفس کو
هر چند ... بشکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الٰهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس کو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر تام او گرفته خود

که صورت غلبه و زور و قهر قسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیه مستفاد و
اصل صوری او تصریح فرموده فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را
کما ینبغی فهم نیست در بیان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویة الایمان این همه هذیان سرایئها
نموده است بر بینید که و ما لہم منہم من ظہیر قبل و لا تنفع الشفاعة موجود
بلکه در ترجمه و فائده که خود باز دہوفی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینہمه در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نموده واداین بلیه ختم الہی است ورنه که نمیدانند که غلبه و قہر را با شفاعت چه مناسبت
الغرض معنی شفاعت در ہر سه قسم یافته نمیشود چه اولین غلبه و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود والا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حملیه بتیه وہمین است
خروج شان از مذہب اہل سنت و جماعت که در عقائد شان داخل الشفاعة
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است که بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بیانی فہمیدند و حالانکه این معنی بیجا با درست نمی آید یخرجہم من الظلمات
الی النور باذنه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله فهزموهم
باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تؤمن
الا باذن الله وما هم بضارین به من احد الا باذن الله و برای قطع
مادۂ نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را که ہمین هذه
و اگر حقیقت شفاعت را بتعمق در یابیم مذہب اہل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامله انسانیه انبساط پیدا کند
و نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجبر شود

از عهد صحابه و برابر عبادتگاه و زیارتگاه تمام امت مرحومه بوده اند شیاطین هندیه که قوت نجدیه یافته اند از زبان کارستان میگیرند و آنچه درین باب بر البسهٔ شان جاریست قابل اعاده نیست اصول این مفسده در تقویة الایمان موجود و لطلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحه و معتمده ثبت و ما درینجا ذکر میکنیم استفتا از شاه عبدالعزیز و هذه صورته چه میفرمایند علمای دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک بآثار ایشان شرعا جائز است یا نه مثلا پیغمبری یا پیری در جای نماز گذارد و یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را دران بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال آن اشیا مستعمل بزرگان را متبرک دانستن و با حتیاط داشتن و همچنان موی و ناخن وغیره را چه حکم است و آب بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جای بجای بردن چه حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک بآثار صالحین شعار دین است قدیما و حدیثا و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد است ان آیة ملکه ان یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هارون تحمله الملائکة در تفاسیر معتبره مرویست که دران صندوق پارهای الواح و عصای موسی و عمامهٔ هارون وغیره بود و بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان برسید اشتند بالای سر های بنی اسرائیل و بنی اسرائیل تال میکردند همین که ازان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر او شان عمالقه را که آن تابوت از وشان سلب کردند هرگاه بی ادبی کردند با تابوت الله تعالی بر ان کفار را مسلط نمود هر که قریب

... بعضی ... صلی الله علیه وسلم ... ان تاتینی وتصلی فی منزلی فاتخذه مصلی قال فاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومن شاء الله من اصحابه فدخل وهو یصلی فی منزلی ... واصحابه یتحدثون بینهم ...

۱۰۵

فقال تعالی فخط لی مسجدا رسول الله صلی الله علیه وسلم الخ نووی در شرح مسلم نوشته قوله فخط لی مسجدا ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا باثاره ... [illegible]

و عرض میکردند پس بر می آوردند آنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند صحابه بآن و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کردن بردن آب بقیه وضوء آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ببلاد خود و در مشکوة از نسائی منقول ست علی قاری در شرح نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد و نظیره ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک به اهل المدینة و یوخذ من ذلك ان فضلة و اثر من العلماء والصلحاء کذلک و همچنان شیخ عبد الحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر از این امور پر اند شفاء قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را باید دید در جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطالب بخوبی و جه او اگر و یده است نزد فقیر این امر قابل استفسار و اجازت نیست محبت باکسیکه واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل ست بر عدم محبت با مبدا و منشاء آثار و کاوکاو کردن تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در عملیات ست پس نزد عملیات و در فضائل اعمال و غیره وسعت ست الم یکفهم ان بسمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور ست باونی نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کالبس ابن ربیعه هرگاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم داشت از تخت خود بپا خاسته تعظیم بر خاسته کالبس را بر تخت نشانید و خود و رادب نشسته بتوقیر تمام جسک نمود و مداخل مرغاب را بکالبس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور ست و شیخ عبد الحق در مدارج نقل نموده یکی از اہلبیت کرام ما که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه رض زوجه مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد بر آمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که از همین جا روز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
به دوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا با آسمان بردند و آن
مکان را نصاری بتعظیم بسیار میگیرند و میگویند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه تیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل دران کوه درخت
خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پائین آن مسجد غاریست مصفی
مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب العشره
میگویند و در تفسیر واذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارت گاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود دران مسجد می در آید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان و انبیاء

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین است و البته و
منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هر دو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا امت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاده و اثر هر دو
انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسا
و مسح کند و درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود و حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

وتجمیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راکہ بر کاغذ
یا پارچہ نقش کشیدہ طیار میسازند قسطلانی در مواہب نوشتہ وقد ذکر
ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعالہ الکریمۃ علیہ افضل الصلوٰۃ والتسلیم فی
جزء مفرد رویتہ قراءۃً وسماعاً وکذا افردہا بالتالیف ابو اسحٰق ابراہیم
بن محمد خلف المشہور بابن الحاج من اہل المرتبۃ بالاندلس وکذا غیر
ہما ولما تیسر لنا ههنا اثباتها لا علی شهرتها وصعوبۃ ضبط تسطیرها الا علی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلها وجرب من نفعها وبرکتها ما ذکرہ
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا ورعا قال حذوت هذا المثال
لبعض الطلبۃ فجاء فی یوما فقال لی رأیت البارحۃ من برکۃ صاحب هذا
النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللهم ارنی برکۃ صاحب هذا النعل مما اصابہ وجع
من الوجع الشدید فشفاها اللہ تعالی فی الحین وقال ابو اسحٰق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکتہ ان من امسکہ عندہ متبرکا بہ کان لہ
امان من بغی البغاۃ وغلبۃ العداۃ وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکتہ المرأۃ الحامل بیمینها وقد اشتد علیها الطلق تیسر
امرها بحول اللہ وقوتہ وللہ در ابی الیمان بن عساکر حیث قال و در اینجا
قصیدہ در مدح وشوق مثال نعل نمودہ یک شعر از ان ثبت **شعر**
یا شبہ نعل المصطفی روحی الفداء ٭ لحملت الاسم الشریف العالی ٭ وباز نوشتہ
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدۃ لہ ذکرها ابو اسحاق ابن
الحاج وقصیدہ در اینجا نوشتہ بعد از ان نوشتہ ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد اللہ بن حسین القرطبی ودر اینجا قصیدہ نقل نمودہ اول شعر اینست

کرام درینجا ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابوالربیع بن سالم الکلاعی و حافظ
ابوعبدالله بن الابار و ابوعبدالله ابن رشید فهری و ابوعبدالله محمد بن جابر و خطیب
الخطبا ابوعبدالله بن المرزوق التلمسانی و ابن البرا التونسی و ابواسحاق ابراهیم
ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
فارقی و حافظ عراقی و لیسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف سانی و سخاوی و سیوطی
وغیرهم در سند خویش حدیث کرد آنرا شیخ ابوالفضل ابن برابو نسی از شیخ خود
ابن الحیا از فقیه ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و
شیخ عیاض وغیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابوالقاسم مکی
بن عبد السلام لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابونصر لفظا
گفت که گفت مرا محمد بن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه
بود نزد ابوسعید عبدالرحمان و دیگر گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم شیبی گفت
حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبدالله
از پدر خود عبدالله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن
نعل مبارک که کشیده شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت
اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند نزا بر مثال
نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم همین طور سلاسل متعدده نسبت سند و اجازت
ذکر کرده است و تقبیل و تکریم جماعه عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات
قضای حاجات و دفع بلیات ببرکة آن مثال مکرم بکثرة نقل نموده است بخوف
طول از تفصیل آن درگذشتم هر کسیکه خواهد بآن رجوع نماید و بزودی مختصری
در فارسی نیز هم نوشته است من شاء فلینظر الیه **فائده** از جمله عقاید و
عمده مفاسد نجدیه اینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلاً

110

نوشته است بر ذکر آن التفاسیر و **سوال** بر جانور زنده آواز برآورده شد
که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و
گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا
جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل به لغیر الله یعنی و دیگران جانور
که آواز برآورده شد و بشهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا
است خواه آن غیرت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر علیه السلام حرام
است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام
خدا وقت ذبح فائده نکرد و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثی در وی پیدا
گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک
که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت
و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس
درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص
جمهور مفسرین متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم در تفسیر نیشاپوری
میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب
الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی در تفسیر رحمانی نوشته
وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی تنجیسه
انتهی الحاصل در تمام تفاسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز
تفسیر بیضاوی و تفسیر احمدی و آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله قال النووی فی شرح صحیح مسلم ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله تعالی

[illegible] الجن [illegible] و نظائره [illegible] تبرکا بالشاه [illegible] ذبیحة [illegible] ذبائح جن است لانه [illegible] صحیح [illegible] الطعام [illegible] عند تسمیة الطعام و عند العطاش [illegible] الذابح [illegible] ان فقها [illegible] بدلیل افتی [illegible]

111

المختار ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فیحرم وهل یکفر فیه

قولان بزازیه وشرح وهبانیه ودر اشباه وغیره هم این مسئله مذکورست
فقط انیست فتوی از اهل طغوی اقول و بالله التوفیق قوله انتهی ملخص
التفسیر العزیزی بیشک مجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که همین ست منصوص جمهور مفسرین
متقدمین محض بے اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر وتحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه و مکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته
ازانچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرموده واین امر از منقبت آن بزرگوار
قصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست
و مذموم اصرار بر خطاست و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و مولوی عبدالحی و مولوی
اسماعیل بتحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهاء کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل
نذر مقرر سازند و موافق رسم نام الله تعالی بر وی گرفته ذبح سازند و آن مذبوحه را
برای جنی که معتقد او بیند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر همانچه
در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کرده اند و در آیات کریمه در مقام مسئله لفظ
واقع شده بهمت قدماء مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند
اکنون که در زمان ما و پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده شیوع هم
که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کردیم روایات فقهاء را که باحث اند از حلت و
حرمت اشیاء الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا مضمون
ست اول علت گاو سید احمد کبیر و دوم اعتراض و تغلیط تفسیر ما اهل به لغیر الله
که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سیوم طعن و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

نیز روا است چرا که مقصدش گوشت است ولبس همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسی را
بدہد بطوریکہ نفقہ سید باشد نیز روا است گوشت آن حلال است غرض از گاو مالیت است واگر
مقصود ذبح برای سید بود و بس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب بذبح بسوی سید بود
وایضا فیہ نذر اولیا بدو طریق است حسن وقبیح بازنوشته اگر طریق حسن وحلال باشد
اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران نیست بلکه نظر براینکه این لفظ در شرع مستعمل برای
معنی ست که مختص بخدای است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد واولی آن
ترک اولی است اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد
آنست وچون که آن مسلمانان در ملک حرب وجاهلیت بودند معذور شدند واگر از
الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست
وایضا فیہ پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کرده
وپخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست دران بنا بر
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کند که بشرط برآمدن حاجت خود
گاو دوساله وغیره را بنا بر حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر
بطریق حسن است ذبیح حلال نه واگر قبیح است فعلش حرام است وحیوان حلال وشاید این
صورت مراد مولانا محمد مبین است که در استفتا مندرج است وهمین صورت با صورت محرمه
مشتبه شده ودر تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است وایضا فیہ دوم یله کردن
جانوران الی چنانچه بجار وهندوان حکم این قسم آنست که حلال ست چرا که
فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند با جانش وذبحش سروکاری
ندارند انتهی وصاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا ما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی بیان عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

۱۱۳

نقل هم از استفتای صاحب ... بر دستخط ست که بسبب الکتابت یک فقره بحذف اول و آخر تفاوت رونق یافته تمام عبارت نووی این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة او نحو ذلک فکل هذا حرام

واصل الاهلال رفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا لالهتهم یرفعون اصواتهم بذکر
ها فجری ذلک من امرهم حتی قیل لکل ذابح وان لم یجهر بالتسمیة مهل
قال الربیع بن انس وغیره وما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله
انتهی وعبارت تفسیر نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هرچند از نفس
عبارت مذکوره هم هیچگونه تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست وعلی هذا القیاس
آورده مجیب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول و آخر عبارت
مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن ضروری نموده بدانکه در نیشاپوری
قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغیر الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی واهل المحرم
اذا رفع صوته بالتلبیة وبعد عبارت مذکوره نوشته ویستثنی مما اهل به
لغیر الله ذبائح اهل الکتاب اذا سمی علیها باسم المسیح مثلا لاطلاق قوله
تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرانی اذا سمی الله
تعالی فانما یرید به المسیح وهو مذهب عطا ومکحول والحسن والشعبی
وسعید بن المسیب قال مالک والشافعی وابوحنیفة واصحابه اذا ذبحوا
علی اسم المسیح فقد اهلوا به لغیر الله فوجب ان یحرم واذا ذبحوا علی اسم
الله فظاهر اللفظ یقتضی الحل ولا عبرة لغیر اللفظ وعن علی علیه السلام اذا
سمعتم الیهود والنصاری یهلون لغیر الله فلا تاکلوا واذا لم تسمعوهم
فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما یقولون انتهی حیف که
در نقل عبارت نیشاپوری بروی کار آمده اگر عمداست محل تاسف ست که بجای
قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته ست
والله اعلم بحقیقة الحال قوله وآن هر دو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار وجهی

۱۱۳

ولا تحل هذه الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد مع ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی والعبادة له کان ذلک کفرا فان کان الذابح مسلما قبل ذلک صار بالذبح مرتدا وذکر الشیخ ابراهیم ... من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله تعالی قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا بقدومه فهو کذبح العقیقة لولادة المولود ومثل هذا لا یوجب

انتہی بما استقی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نمودہ کہ از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحہ حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و بمقولہ ابراہیم نقل
نمودہ بقول رافعی رد کرد بر نقل ہمان فقرہ مردودہ اکتفا رفت قولہ و نیز
در حدیث نہی از ذبایح الجن الخ از اشباہ و نظایر صاف ظاہر کہ مراد از ذبایح
ذبیحہ جن است یعنی جانوری کہ جن آنرا ذبح کردہ باشد در فصل احکام جن نوشتہ
و منہا ان ذبیحتہ لا تحل قال فی الملتقط و عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انہ نہی عن ذبایح الجن انتہی قولہ و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکروا فی
عند تسمیۃ الطعام الخ کمال جرأت است کہ غیر صحیح را صحیح قرار دادہ در شرح
حصن حصین صاف و صریح نوشتہ است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکروا فی عند تسمیۃ الطعام و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانہ
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و ہو متہم بوضع الحدیث و فیہ ایضا
عبد الرحیم العمی و ہو ایضا ضعیف قولہ فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانہ اصلا مناسبتے بامحث نیزدارد دعوی مجیب اینکہ جانور
از تشہیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این ہمہ روایات آنکہ از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود و فاین ہذا من ذاک اہلال را تفسیر بمودندیہ تشہیر بکمال تحیر وارند از حمل
اہل بر ذبح پس سند را با دعوی مباینتے ست تامہ علی طریقتہم و کلام در روایت
در المختار و بحث و معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت در ینمقام از تعرض
بدان اعراض نمودہ شد باید دانست کہ جانور حلال را آوازہ کردہ شدن و شہرت دادہ شدن
در حق او کہ برائے بت است اصلا حرام نمیگرداند اول کرنا ندر از تجاویز و سوائب و بحائر
و غیرہا درین باب چہ خواہد بود و در شرع بر تحریم آن تحیر دارد دیگر دیدہ نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال نحلتہ عبدا حلال نوشتہ المراد انکار ما حرموا

115

لیست نارھم اوا لکافر لا لمتعصم توکل لانہ سمی اللہ تعالی ویکرہ للمسلم
کذا فی التاتارخانیۃ ناقلا عن جامع الفتاوی ودر فوائد برہانی نوشتہ مجوسی
گاوی بسلمانے داد کہ بنام تار کہ معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقہ را لیفا ودر ہدایہ وغیرہ کتب فقہ
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود کہ اگر کسے قبل از ذبح بجز یک الہی قبول کن
این را از فلان نیست دران باکے خاصتًا باتفاق فقہا ومفسرین واجماع
سلف صالحین اہلال لغیر اللہ صرف وقت ذبح موجب حرمت است وبس صرد
عامہ تفاسیر قید عند الذبح موجود ودر زیلعی شرح کنز نوشتہ لا یقال ان الآیۃ
مجملۃ لا یدری هل ارید بہا حال الذبح او الطبخ اونما لتالاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بہا حالۃ الذبح فتکون مفسرۃ فتم الاحتجاج بہا پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعیست درین اصل مسئلہ اینست
کہ وقت ذبح نام غیر خدا گرفتہ شد باین نوع کہ ذبح کردہ شد بنام آن غیر اینست
حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ یا بنام خدا وبنام غیر خدا ذبح کردہ شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجہ عطف وشرکت آنہم حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ
وہمین دو صورت است مراد از ما اہل بہ لغیر اللہ نزد ائمہ مجتہدین وعامہ مفسرین
وبس حالا فوائد قیود صورت ثانیہ باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کردہ یعنی قبل التسمیہ وقبل غلطانیدن ذبیحہ بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام ونہ داخل در ما اہل بہ لغیر اللہ ونہ مکروہ واگر ذکر کرد نام غیر را موصول
بے عطف ہم داخل ما اہل بہ لغیر اللہ نیست ونہ ذبیحہ حرام مگر آن فعل مکروہ
واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجہ الشرکۃ مثلا گفت بسم اللہ وصلی اللہ تعالی
علی محمد فقیہ بتفصیل عینی ودر حاشیہ ہدایہ نوشتہ ولو قال بسم اللہ صلی اللہ تعالی

وباسم فلان ... بن سلمۃ قال سمعت ابا ھشیم ... بن یوسف یقول ... میتۃ وقال محمد بن بصیر لا بصیر میتۃ ... وفی مبسوط شیخ الاسلام ولو قال بسم اللہ واللہ اکبر وصلی اللہ علی محمد

وحمد رسول الله بالجر وانما یحرم لانہ اهل بہ لغیر الله کذا فی الهدایة وفی
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع کانت ضحیة واما
اذا قال ومحمد ابالنصب فهی میتة وفی الظهیریة هذا الفرق بین الجر و
الرفع اذا کان لہ عهد بعلم النحو وعلی قیاس ما روی عن محمد انہ لا یری
الخطاء فی النحو معتبرا فی باب الصلوٰة لا یحرم الذبیحة وفی فتاوی قاضیخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهیم بن یوسف یکون میتة و
قال محمد بن سلمة لا یصیر میتة وقال الامام ابوبکر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذکر اسم النبی صلی الله علیه وسلم
تعظیمه جاز ولا باس به وان اراد به الشرکة مع اسم الله تعالی لا تحل
الذبیحة ودر عالمگیری نوشته قیل ان اراد بذکر محمد صلی الله علیه وسلم
الاشتراک فی التسمیة لا یحل وان اراد التبرک بذکر محمد صلی الله علیه
وسلم تحل الذبیحة ویکره ذلک کذا فی المحیط ودر فتاوی قاضیخان نوشته
رجل ضحی وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد علیه السلام قال الشیخ
الامام ابوبکر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذکر اسم النبی صلعم
تبجیله وتعظیمه جاز وان اراد به الشرکة مع اسم الله تعالی لا تحل
الذبیحة واز عدم التفات هست بتفصیل آنچه ذکر کردیم تحیر شیخ که گفته در باب
ذبیحه للقدوم اقوال فقها آنقدر مختلف که در تحیر می اندازد کسی مباح میگوید
کسی مکروه کسی کفر وکدام قول ودلیل قوی دارد و وجه راجع ست باصلی
مستند به انتهی بلفظه چه قول تحریم راجع ست باینکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرده
بنام قادم یا نام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
میآرند ونیست اهلال لغیر الله سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مرزی گفته

اشتراک فی التسمیہ مراد نشد حرمت برخاست فکیف الکفر اما کراہت باقی ست و قول بالاختہ قیاس ست بعقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت نیست چہ مراد از عقیقہ برای فلان اینست کہ این ذبح برای بشارت و اکرام ولادت مولود ست ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برای قدوم فلانی ست آنست کہ ذبح برای بشارت قدوم قادم ست وسئل الامام الصفار عن الجزارات التی یتخذها الجہال للقادم فقال کل ذلک لھو ولعب وحرام ومن ذبح شاۃ فی وجہ انسان فی وقت الخلعۃ او القدوم وما شبہ من الجزارات وفی المحیط او اتخذ جزارات کفر ای اذ الم یسم اللہ تعالی فی ذبحہا او شارک القادم فی التسمیۃ واما بدون ذلک فلا یظہر وجہ الکفر فی ہذہ القضیۃ اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر و اکثری را از فایدہ قید قدوم امیر ذہول ست تنبیہ بر ان ہم ضرورست در بستان ابو اللیث مذکور ست قال الفقیہ رح وبہذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمۃ او فی رجل یخرج ذرا او اباح النہبۃ للناس او قدم رجل من سفرہ فنثر علیہ شیئ فلا باس بان ینہب منہ واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز ان ینہب لان النثر علیہم بمنزلۃ الرشوۃ الا تری ان ہدیۃ الامراء مکروہۃ وقد جاء عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ہدایا الامراء غلول فکذلک النثر علیہم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانہ یکرہ ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچہ ذبح کردہ شود بنام غیر خدا سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطاء و غیرہم از اکابر بران رفتہ اند کہ مراد بما اہل بہ لغیر اللہ خاص ذبائح بت پرستانست کہ ذبح میکردند برای بتان خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن

او العزیز لا یحل لقولہ تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایہ نوشتہ ثم انما یحل ذبیحۃ الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحۃ المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقولہ تعالی وما اهل بہ لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری نوشتہ ثم انما توکل ذبیحۃ الکتابی اذا لم یشهد ذبحہ ولم یسمع منه شیئ او شهد وسمع منه تسمیۃ الله تعالی وحدہ لانہ اذا لم یسمع منه شیئ یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن بہ کما بالمسلم ولو سمع منه ذکر اسم الله تعالی لکنہ عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثۃ فلا تحل الحاصل در مذهب امام مالک وامام شافعی وامام ابوحنیفہ واصحاب او هرچہ ذبح کنند بنام غیر خدا حرام برابرست کہ ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم مقصودست کفرست اگر ذابح قبل از ان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح بنام غیر ذبیحہ حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد نمود بتقرب بان غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است در آنچہ ذکر کردیم از کلام نووی کہ بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پارہ از آن مقام نقل نمودہ است همہ این ماجرا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی هم در استفتای آخرین باین راہ رفتہ کما سیجیئ پس از همہ آنچہ بیان کردیم ظاهر کہ مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد اراده ونیت ذابح یا مالک ذبیحہ را بے تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکہ اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشتہ ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکند
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را ازان غیر خدا قرار داده کشته اند آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کلمه این مسئله نیست که جان
را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید بنده میشد ازان غیر ساختن جائز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که از آدمیان بوی منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلا شبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر قصد مینمائیم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

از‌کجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را معنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الهی میرسد در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مینمودند این طواف ایشان نیز چون آواز بر آورند و شهرت دادند که این جانور از فلانی است و بنام اوست و برای او میکشیم و در وقت ذبح بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هرکه منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق ارواح ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز دیگر دهند که ما ازین کار برگشتیم انتهی انیست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنم **قوله** آواز بر آورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین بخلاف آن تفسیر کرده‌اند بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخره ما قال قال الربیع بن انس وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله و در منثور مذکور است اخرج ابن المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما

١٢١

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابرند در یکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد و بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده
داده شد هذا لام سعد صل لهم مع صلوتك صم لهم مع صوملك و اگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جایز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی جز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده و
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او در چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت **قوله** یعنی جهال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن نذر او خواهد بود الی
آلقدر گوشت او امیشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشهیر در حق جانور که برای
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر انچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دوم انکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا بمرده که حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر
قریده او امیشود بالزوم التقرب الشرک **سوم** انکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیها است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر ناذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب و فرضیت عوض کسی حکم
ننموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا نشدن نذر از عوض در ذهن او در حکم لزوم شرک

۱۲۳

تحریر کسی از ان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
حالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق تحقیق ست **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل ست از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ
علاقه ندارد بلکه از ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل ست یا بطریق طفره
متعلق ست باصل مدعا تا هم شایبه رابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی ست حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب مع بسوی غیر خدا است و تفاوت
که فی ما بین ست ظاهر **قوله** و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس ست سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گفتن
نام بتان در راه معاذ الله حسب قیاس قائل از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جرسی که درین باب
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته ست که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حت گشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سر ش آنست الخ ذکر نام خدا را بر وقت ذبح و خواندن فاتحه قل
و درود را عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سو ظنی است
به مسلمین که ممنوع بلکه درین باب هیچ سو ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و هم از ان ظاهر که خبث عقیده تقرب بغیر خدا است پس خبث نخواهد شد مگر قاصد
که قصد تقرب صفت اوست نه جانور زنده که بقصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث رنیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که
تحریر آن پرداخته و چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید بتسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها داد از آنچه در تفسیر اتفاق بتسطیر افتاده بود

واكرام الضيف اكرام الله تعالے والفارق انه ان قد مها ليا كل منها كان الذبح الله تعالے والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليا كل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالے فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا تكفر لانا لا نسئ الظن بالمسلم انه يتقرب الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال رد زناعلے جمهورهم قال كافر وفضلي وإسمعيل ليس بكفر انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظاير وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالے رواه ابوداود وفي غرايب ابى عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابى داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبايح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالے افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالے فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالے وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم بآياته مومنين عام تناول ما قصد به التقرب الى الله تعالے او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالے في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله تعالى والملحد بحيث القتل فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ما تت حتف انفها اذلا موت عندنا الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميتة لاجله هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على مجرى عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني كفر صورته الاسلام لانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع في الهداية ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شيئا آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له لكنه يكره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

لا یحتاج الی النیة واذا ذکر موصولا لا بطریق العطف ولا بطریق الوصل لایکره
ولا یحرم لانتفاء المشابهة صورة ومعنی مثلا ان یقول باسم الله ثم لو قف
ثم قال محمد رسول الله من غیر فصل التقرب الی غیر الله اذا عرفت معنی هذا الکلام عرفت
ان صاحب الهدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب
الی الغیر بل ذکر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب
الی غیر الله فانه حرام مطلقا وعرفت ایضا ان ما وقع فی التفسیر الاحمدی
من تفریع قوله علی ما وقع فی الهدایة ونقله فی ذلک التفسیر کما ذکرنا وهو
قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا
حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله علیه وقت الذبح وان کانوا ینذرون
لهم انتهی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة وهو قوله
والثالثة ان یقول مفصولا عنه صورة ومعنی فان الانفصال المعنوی کیف
یتصور اذا کان النذر للاولیاء فانه عین التقرب الیهم ونیتهم دائمة الی
وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقرر فی قواعد الفقه من استدامة النیة
الی آخر العمل وایضا مبنی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الذی وضع صاحب
الهدایة المسئلة فیه وبین ما قصد به التقرب الی غیر الله الذی وضعنا
المسئلة فیه واین هذا من ذلک والله الموفق للصواب تمام شد استفتای
شاه عبد العزیز صاحب بلفظه وکلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعدده
که ملتقطی از ان درینجا ذکر میکنم **قوله** مدار حل و حرمت بر قصد و نیت ذابح آه
اول که این دعوی مخالفست بانچه در تفسیر ارقام یافته چه مدار حرمت در ان
جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نیت دایر گردیده دوم انکه مراد از حدیث
انما الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبة ثواب است نه حل و حرمت و صحت و فساد

فيه تغليظ على نفسه يصدق ايضاً ديانة وقضاءً لانه غير متهم في ذلك لكنه
لا يصدق في الصرف عن الظاهر حتى يحنث بايهما وجد وان كان فيه تخفيفا
على نفسه لا يصدق قضاءً لان القضاء مبني على الظاهر وهو مخالف لما نوى
وان نوى ما لا يحتمله لفظه لا يصدق ديانة ولا قضاءً لانه يخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النية لا حكم لها على الانفراد و صاحب اشباه در حاشيه
متعلق قول خود وانما اشترط في العبادات بالاجماع او باية نوشته واعلم ان
الا قوال يحتاج الى النية في ثلثة مواطن احدها التقرب الى
الله تعالى فرارا من الريا الثاني التمييز بين الالفاظ المحتملة لغير المقصود
والثالث قصد الانشاء ليخرج سبق اللسان باجمله كلام درانيكه ذبح كردن بذكر نام غير
خدا و اراده تقرب شود يا نشود بحثي ديگر كه متنازعه فيه نيست دانيكه ذبح كردن بذكر نام خدا سالوني
ازان در نيت مالك جانور اگرچه غير ذابح باشد نسبت آن جانور لغير خدا بود بحثي ديگر كه
متنازعه فيه است بودن هيچ نيت مدار حل و حرمت ثابت كردن لازم بود وانچه صاحب تفسير
و مولوي عبد الحي و غيره اتباع صاحب تفسير بعض روايات مجمله را از اشباه و در مختار و غيره
درين باب نقل كرده اند مبني ست بر غفلت ازين قاعده مقصود انها همين است كه وقت
ذبح ذكر كردن غير را اگرچه با نام خدا ذكر كرد چرا كه اكثر شان در دليل آيت كريمه ما اهل لغير الله
مي آرند و خود معني آن آيت را بذكر نام غير خدا وقت ذبح بيان ميكنند و نيز بيان آن
اجمال بالتصريح در كلام ديگران كه در تحقيق و اعتبار ايشان غالب موجود چنانچه رد المحتار
بتصريح خصوص صورت متنازعه فيها نقل نموده اند زياده ازين چه خواهد بود كه فقها نوشته اند
نصراني ذبح كرد بنام الله و اراده كرد مسيح حلال است مگر آنكه بگويد بسم الله الذي هو ثالث
ثلثة الحاصل نيت صرف بي لفظ مدار احكام نيست و نيت مدار حكم مگر بالفاظ پس ازين
استفتا ظاهر كه محل بحث نيت نسبت گاو بسيد احمد كبير است و ظاهر كه نسبت كردن گاو

۱۲۸

الخ آوردن روایت درمختار محض بیجا چه صاحب درمختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده ومعنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
درمختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
درمختار در فارق تصریح نموده که مدار حل وحرمت بر تقدیم الاکل وعدم تقدیم است در صورت
که حل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاهر ومفهوم میشود صاحب استفتا نه مفید وانسب باد که صاحب درمختار
واشباه ونظائر وامثال آن از محققین واز زمره آنچنان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار ببینید که درهمین باب چه بلا برها
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا ولو ابوه جبریا حلت اشباه لانه
صاد ذکر قد قنیة ندانستند که صاحب قنیه معتزلی است واز ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرد وعن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان آباءهم من المجبرة
لانهم کاهل الذمة وان کان آباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این هردو بزرگواران لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره ونه اهل عدل را فهمیدند وبجای آن جبری وسنی را
قایم ساختند قوله فی المحل بیشک الخ بیان آن قریب می آید قوله فی غرایب ابی عبید وبستان
الفقیه وکنز العباد الخ این روایت بی محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد قوله
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث
است میان ما وصاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلّم اوست از همان قول نووی رد ودعا
ومدعی ونفس مدعاء ما ظاهر است ظرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة ونحو ذلک وکل هذا حرام ولا یحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق

وھو اشتبہ **قولہ** سواء ذکر واسم اللہ تعالی علیہ عند مراد السکین ام لا این فقرہ است صریح وادعائے

است قبیح ذکر اسم خدا لازم می داند علاوہ بران در صورت معروضہ مسئولہ داخل ست کہ نام خدا ہیچ

نکرد **قولہ** واما ما وقع فی الھدایۃ یسلئے این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول کہ

عبارت ہدایہ نقل نمودہ میگوید صحیح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر اللہ یحرم الذبیحۃ

سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکۃ ببینید کہ چہ آفت است جائیکہ کنایہ ہم نباشد

دعوے صراحت نمودن روز را شب گفتن ست از ان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود کہ در نظرش

عبارت ہدایہ صریح بود سابقہ ذکر کرد و ہم آنچہ گفتہ نعم لو ذکرہ مجردا من غیر قصد التقرب

الی غیر اللہ ففیہ تفصیل مغائر ہدایہ و مذکور او ست آفت بر آفت این است کہ گفتہ صاحب الھدایۃ

وضع المسئلۃ فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فھو بمعزل

عن مسئلتنا الموضوعۃ فیما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ چہ خود گفتہ کہ صحیح فیما ذکرنا و باز

خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاہر می شود کہ آنچہ اول نوشتہ نعم لو ذکرہ مجردا

الخ بیان مطلب ہدایہ ست و این امر خلاف سوق کلام آنمقام است و با عبارۃ ہدایہ علاقہ ندارد

چہ صاحب ہدایہ در دلیل مسئلہ اولی می نویسد لان الشرکۃ لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لہ لکنہ

یکرہ لوجود القران صورۃ فیتصور بصورۃ المحرم و در استفتا نوشتہ لا یحرم الذبیحۃ لعدم

قصد التقرب الی الغیر وانما کرہ لاجل مشابھتہ فی ذلک بذکر اسم غیر اللہ لقصد التقرب

پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت ہدایہ قرار دادن کار ذی عقل نیست ہیچنان صاحب

ہدایہ در مسئلہ ثانیہ نوشتہ یحرم الذبیحۃ لانہ اھل بہ لغیر اللہ و در استفتا می نویسد

یحرم ایضا وان لم یکن فیہ معنی التقرب لکنہ صریح فی الشرکۃ والصریح لا یحتاج الی

النیۃ فرق زمین و آسمان بمیان ست بعد از ان نوشتہ ما وقع فی التفسیر الاحمدی

مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الھدایۃ پر عجب عجیب ست چہ ہرگاہ باعتراف خودش

وضع مسئلہ ہدایہ بر ذکر مجرد غیر مقترن بتقرب است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلت

۱۳۰

ومسئلہ موضوعہ خود را ہم تصحیح میکند و قابل است بفرق ودر ہر دو مسئلہ وصاحب ہدایہ
استدلال می نماید بآیۂ کریمہ ما اھل بہ لغیر اللہ برمسئلہ خود وصاحب تفسیر ہم ہمان
آیہ مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونہ صورت بندد **فائدہ** صاحب تفسیر واتباع
او درین مسئلہ سخت مضطرب وحیران واقوال شان بغایت پراگندہ وپریشان اول کہ ما اھل بہ
لغیر اللہ را تفسیر کردند بآواز بر آوردہ شدن ودر آنجا غایۃ تکبیر نمودند بر ارادہ ذبح از اہل وغیر
ذلک وچون دران وادے بہ اگیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر اللہ وشناعتیکہ
بر جمہور وارد میکردند زیادہ ازان بر خود گوارا نمودند وچونکہ در تقرب ہم نوبت کلام رسید مسئلہ نذر
می آویزند حال آنکہ ما اھل بہ لغیر اللہ چیزے دیگر ومسئلہ نذر لغیر اللہ چیزے دیگر اشارۃً بیان اجمالا
مناسب نمود باید دانست کہ لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی ونذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی اللہ وعرفی آنچہ پیش بزرگان می برند نذر ونیاز میگویند ونذر اولیا برسہ وجہ
مباح است یکے آنکہ بگوید الٰہی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدام مزار آن صاحب رسانم دوم
آنکہ بگوید یا حضرت در جناب الٰہی برائے این مشکل دعا بکنید کہ این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکہ آن بزرگ را در جناب
الٰہی وسیلہ وشفیع سازد گویا میگوید الٰہی ببرکت روح فلان بزرگ وبحق عنایات ومہربانی خود بر وے
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدہم وثواب آن تنخواہ روح آن بزرگ سازم تا از بر جسان
آن بزرگ خوشنود شوی آنکہ گفتم ملتقط است از رسالہ نذور مولوی رفیع الدین کہ درین ایام
بما رسیدہ وہمانست مراد صاحب احمدی کہ نذر الاولیاء ماول والحق المبین ما قال مولانا محمد
موافقا للفقہاء المحققین فی رسالۃ فی النذور ونذر شیخ سدو مثال آن حرام است
وبز ومانند آن کہ بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفتہ باشند گوشت مردار شود
وخوردنش روا نباشد قال اللہ ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم اللہ علیہ وانہ لفسق واگر بنام خدا
بسم اللہ اللہ اکبر ذبح کردہ باشند اگرچہ در دل نیت فاسد دارند ظاہرا خوردنش حلال باشد

بتفهیمات ما درین جا سخنی چند از مقرات فقه ذکر میکنیم اول نیت در عباداتی که شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقةً او حکماً و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکماً اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیزیکه غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل الثانی و فیها اول العبادة
بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد بما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض **دوم**
در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیت والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی که ذبح است
نام خدا بمیان آید آن نیت سابقه باطل گردید **سوم** در نذر نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ
شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد من التلفظ
به صرحوا به فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی الاضحیة یکون للاضحیة عندهما و
عنده لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و هکذا روی الحسن و لو اشتریها
ینویها للاضحیة یصیر لها ایضا عندهما و عند ابی حنیفة لا یصیر بالشراء حتی یو
جبها بلسانه و یفرق بین هذا و بین ما لو اشتری عبد التجارة و لو لم یشتریها بل کانت
عنده فاضمرها اضحیة لا یصیر لها انتهی فلتراجع این قواعد محفوظ باید داشت که درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص محرر تعریضات مردمان بر استفتا و شاید صاحب تحریر
جواب ایراد مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکهنوی که خیلی سست و نامربوط بود پرداختند گر جواب
ازان هم پریشان و نادرست از مواخذات خارج بحث است و تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست
در نقل هردو فایده نیست حسبةً چیزی ذکر میکنم **قال لکهنوی** گاو و غیره در صورت مذکوره
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی
باشد **قال دهلوی** ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواهد کرد کما فی الاضحیة انتهی قیل علیه نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست

او ردوه على الغير وتفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك ثم اعتراض الدهلوي على قوله بل قصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **والكهنوي** ان التفوه بامثال هذه الهفوات ليس من شان المحصلين **قال لكهنوي** نا قلا من السراجية الكتابي اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال دهلوي** هذا عين مذهب القائل بالحرمة فانا نقول لو قال رجل بحضرت الناس اني نذرت ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطاء في اعتقاده حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح بن مريم فيخطاء في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطاء في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من قوله فانا نقول الخ فقد اخطا في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله شيء ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء آخر فالعنوان الحق على تقدير صدق اقراره واعترافه بكون ما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانا نقول لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد يحل وفي ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

تنزلا آخر دعواه کون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتیاط وهذا ایضاً صریح
فی الرجوع من مدعیات التفسیر العزیزی والاستفتا **قال لکھنوی** والحق
المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی النذور الخ **قال الدهلوی** لفظ
ظاهرا درین عبارت دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا مستفتی را از خوف
آن منع نموده اند واقوال جم غفیر فقهاء که فیما بعد منقول است بشک دلالت بر حرمت میکنند فالا
هذا بهما اوسے اذا قول للشک **قیل علیه** عادت عقلاء است که هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغله می اندازند که انیک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب
و پریشان میگردد از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقهاء فیما بعد منقول است
ورنه قول یک فقیه حقیرے ودعالمی صغیرے هم درجواب مذکور نیست ومفاسد دیگر که ظاهر اند
قال لکھنوی نافلا عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله
والمنفعة للضیف وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم
غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب
بل اکثر الولایم والاعراس یخرج منها اذ اکل الذابح منها غیر مقصود ولا معمول
فقوله فکان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سهو ظاهر واکل الضیف لیس اکل
الذابح فیجب علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولایم والاعراس کلها محرمة
انیست تعرض دهلوے برفقره آن قدمها باز تعرض می نماید بر دان لم یقدمها المراد
بالاکل اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولایم والاعراس
محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم
ان یکون المذبوحات فی اجزیة محظورات الاحرام والنذور والمعقودة لله
وکذلک فی کفارة الجنایات کلها میتات محرمات وایضاً فالدفع الی الغیران
کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراماً کیف یصح جعله

و مولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب بسر حدحق
محقق که جزئے ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله
مذوره به بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه
سخن آنست که جانور منذوره که برائے بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بے شبه حلال است و اگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برائے
ذبح با یام اضحیه است یا نه در صورت اولے گوشت حلال و تبدیلش بگوشت بازار نا جائز و ثواب برو
مترتب در صورت ثانیه گوشت حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در سر نذر و نیاز مطلقا فهم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس ابهمعنی موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقرر بخلاف ذبایح اجن که اینجا
نذر و نیاز و فاتحه کجا است پس قیاس بر وی شاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة لدم لله حسب ما ورد به الشرع ذکر نموده
هدایائے کعبه و اضحیه عید و ضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی
نوشته و یجوز ذبح بقیة الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر و الکفارات و هدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر و لا یجوز دم المتعة و القران و الاضحیة الا فیها و دم الا
حصار یجوز فی قول ابی حنیفة و ابی یوسف قبلها و لا یجوز عند محمد و آخر
همه شاه صاحب بفتوے مختصرے این خنگ را طی نمودند جزاه الله خیرا نه اصورة سوال
کسی گاؤ یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف ملیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام
بزرگ پیر و صلحا را بخورانند این هر دو را چه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جائز است
اغنیا و اهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار است

از آیة وحدیث ثابت کرد وحالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد واین امر عام بود در تمام تحریر وتقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات است وکسی را جای دم زدن نیست هر آیة وحدیث که در تقویة الایمان مذکورست
آنرا در تفاسیر معتمده وشروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد ودرین اوراق
به بعضی جاها اشارتی هم رفته وچونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین وخلاف سواد اعظم مومنین
سید البشر طریق استناد بکلام موقوف نموده گاهی بکسی در تفسیر وشرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاورده واعتبار بر خود تنزیه نموده بدین سبب اکثری را ترددی در دخول آن مسلک پیش می آمد
که طریقه شاذه نادره که کسی از مفسرین وشراح ومحدثین وفقهای مجتهدین وصوفیه ومتکلمین استنادی ندارد
ومخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز ومولوی رفیع الدین
همه با مشرک بوده اند وتوحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد لهذا بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محمود وممدوح بوده اند
وکسانیکه در اوایل دهلی بوادی تجانس ظاهری از اظهار اهتمام نماز وروزه وبیان تقوی وادعای دینداری
وگندم نمائی مغالطه خورده بودند بدریافت حال توجه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد وآن اینکه ذکر مسائل بے نقل وسند بر خود حرام نموده هر سخن که از قلم بر آمد باسند
وطریقه استناد بوجه عموما از تفسیر وحدیث وفقه واصول وعقاید وسیر وتصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کردگان آرام ووحشت خوردگان را اسیر دام نموده عالم عالم از نادانان را در خارستان کشید
چون پرده از عراسیر انکار او کاکیه داشته شد صورتی بان خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لا حول
ولا قوة الا بالله بر زبان می آرد وآن تصرف در نقل بانواع واصناف گاهی یک فقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکید اول می آید گاهی بزیادت یک
جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قولیکه
روان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتابی با وجود
نه بودن آن دران کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند وبالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس است

مساجد مکیدہ دوم در بیان جواب نوشتہ مکان بر قبور مثل قبہ ہا وغیرہ ساختن حرام و ممنوع است بموجب حدیث و روایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوۃ نوشتہ و مراد از بنا در حدیث عام ست کہ عمارت نمودہ شود یا خیمہ استادہ کنانیدہ
شود چنانچہ از ترجمہ مشکوۃ شیخ عبد الحق و شرح مشکوۃ ملا علی قاری معلوم میشود انتہی حالانکہ ملا علی قاری بعد نقل این باب نوشتہ۔
یحتمل الوجهین احدهما البناء على القبر بالحجارة وما یجری مجراها والآخر ان یضرب علیها خباء ونحوه وکلاهما
منهی عنه لعدم الفائدة فیه نوشتہ ہست قسمت فیستفاد منه انه اذا كانت الخيمة لفائدة مثل ان يقعد تحتها
القراء فلا تكون منهية قال ابن الهمام واختلف في اجلاس القارئين عند القبر والمختار عدم الكراهة انتہی و نوشتہ
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء على قبر المشايخ والعلماء المشهورين ليزوره
هم الناس وليستريحوا بالجلوس فيها مکیدہ سیوم در جواب سوال بست و نہم نوشتہ نماز گذاردن در مقبرہ
ممنوع و مکروہ است بموجب احادیث و روایات فقہیہ و چند حدیث نقل نمودہ اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید کہ نماز میگذارد نزد قبر حالانکہ در باب مسائل و اربعہ حصر استدلال در مرفوع نمودہ است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها کہ با دعوی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجہ حالانکہ ترمذی
در آخر آن نوشتہ دادہ است حدیث ابن عمر ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد بن جبيرة من قبل حفظه چہارم
حدیث ابی سعید حالانکہ ترمذی نوشتہ هذا حديث فيه اضطراب مکیدہ چہارم در جواب سوال ہفتم نوشتہ در شرح
المشکوۃ لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع في الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحين انتہی حالانکہ عبارت شرح مذکور این ست و في الاحياء ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع
من الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء والصالحين وما تبين لي ان الامر ليس كذلك فان الزيارة مامور بها
لخبر كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها والحديث انما ورد نهيا عن الشد لغير الثلثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفيها مساجد فلا معنى للرحلة الى مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوى بل بركة زيارتها
على قدر درجاتهم عند الله ثم ليت شعري هل يمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبياء والاولياء
في معناهم فلا يبعد ان يكون ذلك من اغراض الرحلة كما ان زيارة العلماء في الحياة من المقاصد
مکیدہ پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشتہ این صورت کہ در سوال مرقوم ست صورت استمداد است چنانچہ
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود و سبب این ہمہ اختلاف فیہ است و آن اضیق کہ استمداد نزد
قبر غیر انبیا منکر شدہ و اما انہا فقہا میگویند کہ نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی و شبیہ ممنوع ست و محظور مگر بعضی فقہا کہ قلیل اند بطریقہ
سوالی مرقوم ہست جائز داشتہ انتہی حالانکہ این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمہ مشکوۃ الشیخ عبد الحق مطلق

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ وعبارته هکذا واما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضی از ایشان و ظاهر انست که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز آنند تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا وگوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مارا یا ندا کند زایران بنده
مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث بکتاب الجهاد نموده و در انجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده و صاحب
مائة مسائل بنقل عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کار بسی عجیب نموده اتمام
بحث که بکتاب بکثیر لعبو وجرانی است عجیب این عبارتست بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته جمله ظاهر است
که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز اند تا آنکه منکر اند آنرا لابد اند نیز انکار کنند انتهی در میان داخل نموده در آخر نوشته
وا انتهی لا حول ولا قوة الا بالله باوجود یکه بودن این جمله در کلام شیخ و اتباع او در حق عجیب خیلی مضر است شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم و سماع بتصریح نوشته است که انکار نکند از آن مگر جاهل باخبار و منکر دین پس ایشان منکر استمداد و
بود الحق و برین تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردید بالجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است بس مثلین نیست بلکه قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حواله بحث نموده بکتاب الجهاد در انجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکر بعض الفقهاء و هم در انجا نوشته کلام در ین مقام بجدال و جنگ بلکه بکار رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند منکر استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را از ان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی ببینید
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتصرف
کمی و بیشی در ان تقلیل بکثیر اند بدنیا و ازین بدینی چه خواهد بود مکید ششم در اربعین عبد جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بهیچ نه باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء ع فقد انکر کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للمیت
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت عانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ

ایشان عافانا اللہ من ذالک صحیح نیست چرا کہ از روے علم شریعت است آرے امر دیگر مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار یافتہ لیکن درینجا نہی از استمداد نیست پس ثابت برای امداد موتی و استمداد از ایشان ہر دو باشد پس تفاوت حال زایر و مزور
باید دانست کہ خلاف در غیر انبیا است صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہم اجمعین کہ ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درینمقام بسبب اطناب تطویل کشید بزعم منکران کہ در قرب این زمان فرقہ پیدا شدہ منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا کہ نقل کردہ شدہ اند ازین دار فانی بدار بقا زندہ اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را از ایشان
شعور نیست و متوجہان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبدہ اصنام میدانند و میگویند آنچہ میگویند و عمدہ باعث کہ تحقیق و تفصیل
این مسئلہ منظور خاطر فاتر بود والان توفیق الٰہی مساعدہ کرد تمیمہ ختم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشتہ می‌شود کتاب
الجنائز ہذا عند اکثر مشایخنا و ہو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا بہ فی کتاب الایمان
فی باب الیمین بالضرب لو حلف لا یکلمہ فکلمہ میتا لا یحنث لانہا تنعقد علی ما حیث یفہم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وورد قولہ فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منہم واجابوا تارۃ بانہ مردود من عائشۃ
قالت کیف یقول عمر ذلک واللہ یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارۃ
بان تلک خصوصیۃ لہ ﷺ زیادۃ حسرۃ وتارۃ بانہ من ضرب المثل کما قال علی رضی ویشکل علیہم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالہم اذا انصرفوا اللہم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمۃ السوال جمعا بینہ و
بین الآیتین فانہما تفیدان تحقق عدم سماعہم فانہ تعالی شبہ الکفار بالموتی لافادۃ بعد سماعہم
وہو فرع عدم سماع الموتی حالانکہ عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وہو فی القبر فقیل یفعل لحقیقۃ
ما رویناہ ونسب الی اہل السنۃ والجماعۃ وخلافہ الی المعتزلۃ وقیل لا یؤمر بہ ولا ینہی عنہ ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیہ فی دار الدنیا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول
اللہ ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجہ عن حقیقتہ الا بدلیل فیجب تعینہ وما فی الکافی من انہ ان کان
مات مسلما لم یحتج الیہ بعد الموت والا لم یفد یمکن جعلہ الصارف یعنی ان المقصود منہ التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وہذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیہ فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السوال فنفی الفائدۃ مطلقا ممنوع نعم الفائدۃ الاصلیۃ منتفیۃ وعندی ان مبنی ارتکاب
ہذہ المجاز منہا عند اکثر مشایخنا ہو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا بہ فی کتاب الایمان
و بعد انچہ حجت بران احتشام نقل نمودہ نوشتہ الا انہ علی ہذا ینبغی التلقین بعد الموت لانہ یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقتہ وہو قول طائفۃ من المشایخ او ہو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انہ الآن حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنہ الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیا زبدة الاتقیا الفرید فی المعارف والتوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره الحمید استفاده علوم
نموده اند و هو قدس سره اخذ العلوم عن زوج عمته و ولی نعمته مولانا الشیخ محمد علی و هو قدس سره عن القاضی مبارک الگوپاموی عن السید اسمٰعیل البلگرامی الی
آخر السلسلة الزاهدیة. و ثانیاً تکمیل جمله فنون معقول از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکهنوی قدس سره و هو قدس سره اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذة المحققین مقدام العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق والشرع والدین لکهنوی الی آخر السلسلة النظامیة و ثالثاً
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء و المحدثین سند القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد مدنی قدس سره حاصل فرموده
الی آخر السلسلة المدنیة. **ذکر سلسله بیعت و سند علوم طریقت** حضور اقدس را شرف بیعت و خلافت در سلسله علیه قادریه از جناب الواجب
الاحترام ذوی مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة الواصلین قدوة الاولیاء سند الاصفیا مولانا **شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره الحمید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقه عالیه قادریه باجازت سلسله چشتیه و نقشبندیه و ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند. **ذکر اسفار آن قبله آفاق بسوی حجاز و عراق** مرات کثیره بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال محبت تا بهر حرمین
محترمین پیاده پا سفر می فرمودند و در روضه مقدسه نبویه علی مشرفها الف صلوة و تحیة کرتیما منا ما و یقظة فیضها حاصل نمودند و همچنان در بغداد شریف بحضور
پرنور روضه مقدسه جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی سید الافراد و الاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی**
رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا فیوضات نامتناهیه حاصل فرمودند. **ذکر کرامات جلیله و برکات جمیله آنحضرت** هر چند بعنایت الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات انجاح حاجات و اداء رجاءات ظاهر میگردید اما آنحضرت را که خفا مقصود بود گاهی در ضمن عمل و دعا و گاهی بحیله میتا…
… وا ادا فرموده … حقیقت حال سخنوری میفهمیدند که چه معامله قدرت خداوندی علیشان است اما اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر …
بود همانکه جمع کثیر از کفار و جم غفیر از روافض و نجدیه اشرار بارها بادنی توجه حضور پرنور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کرده اند. **ذکر اسمای**
تلامذه آن امام الاساتذه هر چند تلامذه حضرت بسیار بوده اند اما در اینجا باسما چندی از اکابر اکتفا میرود. جناب عمدة العلما فخر الفضلاء حضرت
مولانا **فیض احمد** صاحب قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم آغوش تربیت آنحضور قدس سره مشرف ماندند و از آن مدت جمله علوم
نقلیه بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور اقدس سره تحصیل فرمودند بیمن توجه حضور اقدس سره جامع فنون فخر اهل کمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی امثال
و اقران گوی سبقت ربودند و دولت بیعت از جد بزرگوار خود حضرت مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره الحمید حاصل نموده با آنجناب
در صفای قلب و اعانت مسلمین و جود و … بی نظیر بوده اند. از تصانیف حضرت ممدوح مجموعه نثر و قصاید عربیه موسومه بهدیه قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده … حضرت نثر و اشعار و منجمله آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است و منجمله کتاب تعلیم الجاهل جواب تفهیم المسائل
است و منجمله حاشیه شرح هدایت الحکمه صدرا شیرازی است الی غیر ذلک و درسنه یکهزار و دو صد و هشتاد و چهار راهی جنت گردیده اند … عالم اجل …
مولانا **محی الدین** صاحب قدس سره فرزند کلان حضور اقدس سره جمله علوم معقول و منقول از حضور اقدس سره تحصیل فرموده بیعت از حضرت جد امجد
خود نموده … جمله فنون علمیه … در فن طب … دستگاه کامل بود و منجمله تالیفات حاشیه قانون بو علی سینا است که بکمال تحقیق ارباب
کمال … فرموده اند که قابل دید است و منجمله حاشیه میر زاهد رساله است … رساله شمس بازغه … است … جلالی …

در سنه دوازده صد و هفتاد هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند رحمة. جناب فضائل مآب حضرت سید خادم علی صاحب از سادات و سادات است
محله سوتهه بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در جمله علوم ماهر و در علم تصوف و اخلاق تصوف مهارت تامه کامل بودند و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتحگڑه فرخ آباد وفات یافتند. جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب از رؤسای سهاور سادات قبائل محله سید باڑه بودند و در استحضار مسائل فقهیه بی نظیر بودند و از شرف بیعت اعلی حضرت مشرف بودند بمقام الٰه آباد
وفات یافتند. حکیم سید شفاعت حسین صاحب سهسوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل هستند و بالفعل زیاده طرف علاج و معالجه مشغول میباشند و از شرف بیعت اعلی
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره و اجازت نیز از حضرت فیض الشان در بریلی جاری است. رئیس مجمع العلوم حقائق آگاه مولانا عبید الله صاحب
از حج و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده‌اند. تکمیل علوم از حضور اقدس فرموده‌اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند. فیض ظاهری
و باطنی مولانا ممدوح در بمبئی و نواح آن بخوبی جاری است. حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب الٰه آبادی فقیه کامل بودند و بعده قضا
بمقام اکبرآباد منصوب بالآخر ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند. مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در آخر بمکه معظمه هجرت فرمودند و همانجا وفات یافتند. مولوی کریم علی صاحب
از تلامذه حضور اقدس بودند. ما نهایت ساده طبیعت بودند. بعضی سبب تغلیط اسماعیلیه بودند با وجود آن با نهایت ادب و آداب حضور
اقدس پیش می‌آمدند. شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند. والله اعلم. سید اولاد حسن صاحب امروهی خلف سید
آل حسین صاحب از علمای متبحرین بودند و در آخر عمر بحالت عشق زیاده بقصد زیارت روانه شدند و در بمبئی وفات یافتند. ذکر چند کس از مریدان امام العابدین
که مریدان انتخاب حضرت بکثرت بوده اما بالغایت اختصار چند اسما ذکر میشوند. مجمع الفضائل و المفاخر امام الباطن و الظاهر جناب
مولانا محب الرسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاذ العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرمودند. احقاق حق و تائید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین و سعی جلیلی. از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند. چند بار بشرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرمودند و هم از شرف زیارت قطب
الافراد غوث الاعظم جلیل اکرم حضرت شاه ... مشرف شده. و از تلامذه و تلامذ تلامذه حضرت مولانا صاحب ممدوح صوف در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود هستند و هم تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذ تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند. تحریر تصانیف شریف
رساله احسن الکلام فی عقائد الاسلام و القول السدید فی تحقیق الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام رساله تحقیق حیات
الانبیاء و رساله تحقیق ... و فتاوی مسائل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است. لهذا بالتماس صاحب اخلاق
صفات اشفاق ... جناب حافظ ... محمد ... سلمها الله الرب المنان توجه بر اشاعت آن فرمودند. جزای خیر عطا
فرماید و سعی ایشان مشکور گرداند آمین

تمام شد

ہدا آبہم دست کشیدند و شورش عجیبی سر افتاد تا آنکه شخصی در عین اضطراب شیخ استناد کرده سر بر دیوار زنند در آنحالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس بر
آورده بصحرای رسانید حضور اقدس قطع مسیر راه در انجا مرد و نق افروزید تا وقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق اکتساب باطن تلقین یافته بیشتر
اوقات در صحراها ریاضت میفرمودند گاه گاه در کالپی شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند فیوض ایشان در آن نواح بر خاص و عام آشکار البو
ذکر تصانیف شریفه و افادات لطیفه از ابتدای عمر مبارک تا زمان خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکه در اسفار جبال و صحار
بجمال اختصار بحر و قلم فیوض کن نام ایشان جاری میماندند تصانیف مشهوره آنجا کتاب معتقد المنتقد است که در وی معظم بعض بالیش بزرگان از بزرگان
آنجا تالیف فرموده بودند علما و اخیار و فضلا و کبار بران تقریظها تحریر نمودند از انجمله تقاریظ چند در اینجا بقلم می آید صورة ما کتبه الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الہدی سند الوری اسند الوقت حجة العصر الاستاذ المطلق مولانا فضل حق الخیر آبادی صانه الله من شر الاعادی مقرظا علی ہذا الکتاب
المستطاب بسم الله الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید و احمد و اصلی علی من ہو من سائر حامدیه احمد و خلقه کخلقه من خلائق الخلائق احمد و اسمه کالمسمی محمد
واحمد علیه و علی آله و صحبه الصلوة التی تحمد و سلام التسرید و بعد فقد طالعت الرسالة التی صنفها و رصفها مولانا الاورع الاروع الابرع البارع المتبحر القارع
المتفرع الشائع المتضرع ذو المناقب الثواقب الجلیة والانظار الثواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیة والنقلیة و معارف الشریعة والحقیقة طلاع الثنایا
والنجاد و منابع الصیت فی انجاد الحق و قلع قرن طلع من النجد فی الاغوار والانجاد العریف بالعرف الشریف الشریف العطر بطیبا الصفی الحنفی الاصفی الحفی مولانا المولوی فضل الرسول
القادری الحنفی متع الله المومنین بطول البقاء و صانه فی حرزه و وقایته و جعل خیر ایامه یوم لقائه فاذا ہی مع وجازتها مبینة لحقائق العقائد و انه لحقائق
اہل الحقایق کلها تبیان و اصراح الحق اصراح و تبیین الاوضاع الہدی والعیاح طلائع مطالع عباراتها انفصاح یتبع احق الصالح صباح و قصاح و نظام ظلم
المبطل کشف و فضاح و تلاتم الکلم التی تصرفت فیها بالاقتراح الام للتقریح بالہام الحق القراح فکلم و قرح و جرح لمن اجترح الفساد والاستجراح یہدی بہا
الضلیل الی سنن اہل السنة السنیة و یتقوی بہا العلیل من شریعة الشریعة البیضاء الہنیة فقد فضح بہا فرق الفرق بین العقائد الحقیقیة الدینیة و بین اباطیل الفرق
البدعیة و فضح بہا عوار الاعادی الردیة من المعتزلة والجہمیة فاذ قد تجد بہا الحق مجودا ترکیکل بخیری منکرا یا مجودا بل لکامجودا حید عینہا کل من بغی و طغی
و جداوی یجید بہا کل من بغی و جد الرشد فیجید بہا و جودا فجزاه الله مولانا خیر الجزاء و خصه من فضله الجسیم باوفی الاجزاء و تقبل جہده و شکر سعیه و حسن فی الدارین
آمین بجاه الامین حبیب المہیمین صلی الله علیه و علیہم ازکی صلوات المصلین و اسنی تسلیمات المسلمین و جزاه و جزاہم احسن جزاء عن سائر المسلمین من
المومنین والمسلمین کتبه العبد الفقیر الی ربه الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیر آبادی عامله الله بلطفه البادی فی العواقب والمبادی صورة ما کتبه
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی جامع الفضائل محط رحال الافاضل مولانا الحق المفتی محمد صدر الدین وقاه الله من شر
الحاسدین بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی یہدی و یضل و یعز و یذل یفعل ما یشاء و یفعل ما یرید والصلوة علی رسوله الذی طریقه سوی و مسالکه
من جار عنه فقد غوی و من حاد عنه فقد ہوی و علی آله الحماة و صحبه الہداة الذین ہم نجوم الہدی بایہم اقتدی بالدلیل اہتدی و بعد فانی قد نظرت فی الرسالة
البالغة والعجالة النافعة التی الفها الحبر المدقق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاوحدی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی القرشی القادری فی تحقیق العقائد التی ہی اصول الملة البیضاء و قواعد الحنیفیة الغراء فنظرت نظر فی شتی و نظرا حمیثا ان یکون
فوجدتها تجود لفظا و احسن معنی و اعز نظما و انور حکما و ارفع شانا و اوضح مکانا لا سیما انہا کتاب قد صنف فی علم الکلام و لا سیما رسالة

حال نوشتش از سر بسم الله عنوان
ناگهان آورد با جهد تمام
گشت مفهوم از زبان ارشش جهت
داشت گو یا یازده اجرام فوق
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش است اضرب کن در نفس او
پس زیاده کن بران لفظ ودود
هر چه خواهی جمله و مفرد بگیر

هم از ان کن سال وصالش اعتبار
اسم ذات پاک حق بر لب دو بار
لفظ الله از در و دیوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معرفتش چند اعزاز و وقار
باز بر ششش چند آن قسمت بر آر
سال وصالش با نمائی آشکار
اگه شعر و مصرعه کن آشکار
بنده مسکین معین الدین نوشت

وقت رحلت یافت شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داده بحق
باز چون زان مرید عشق غوث پاک
جمله افلاک و هم لوح و قلم
سال وصل آن ولی الله شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
عقب آن محمد الله [illegible]
ضرب آن با اسم ذات پاک کن
بهر سالش این [illegible] آمد

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جان را نثار
یافت باغ عالم بالا بهار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و شش ده گذار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان همه گه با تو گفتم شد مدار

این بهت اندکی از هزار و مشتی از خروار از مناقب و کمالات حضور پر نور مصنف این هر دو کتاب. و از انجا که اهل اسلام بغایت مشتاق این هر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لهذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و اشفاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمهما الله الرب الخلاق توجه باشاعت آن فرمودند و بهمت بطرف تحصیل و طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکه چون عروس با تجلی بزیور طبع بر منصه ظهور جلوه گر گردید و شائقان جمال را شرف وصال اسیر گردانید

صحت نامه بوارق محمدیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن که					۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لهرخواص	خواص					۲۷	۱۵	بجا	جماعة
۵	۱۴	نهب	که نهب	۱۵	۱۶	گردکولکهابا	گردکولکهاباشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	محترعه	مخترعه	۱۶	۱۴	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنكر
۶	۱۷	واقسائی	وافشائی	۱۶	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	انکار	انکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک و بیباکان ناپاک	۱۷	۱۶	لتسلطهم	لتسلط	۳۷	۱	واسته	واسطه
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام چیزی	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنغفی	تنغفی را	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	مسند	مستند	۲۴	۸	سحصر	تحقیر	۳۰	۱۷	اوخادت	اوقات
۱۲	۱۸	عزو	مفرییے	۲۵	۱۴	سمته	کلمته	۳۳	۴	بگذاربد	مگذارید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۲	ماموار	ماموں	۶۹	۱۵	شعبتة	شعبة	۹۳	۶	الافعال	افعال
۲۶	۹	منبیہ	سینہ بہہ	۷۰	۱۶	مجموبات	مجموعات	۹۶	۴	عبادث	عبادت
۲۷	۱۳	اسٹر	آیمیتہ	۷۱	۸	تفنصیل	تفصیل	۹۸ برحاشیہ	۹	ہاسیہ	بنسیہ
۲۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنوۃ	المنوۃ	۹۹ برحاشیہ	۱۷	فیجیس	فیجسن
۲۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۴	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لغطنوا	یفطنوا
۳۲	۱۳	الزام	الزام	۷۴	۱۰	تہافتت	تہافت	۱۰۰	۴	الہای	ایلای
۳۶	۶	جرار	اجرار	۷۴ برحاشیہ	۱۱	الملوک	الحلوک	۱۰۱	۱۷	رو ملاختفا	واما للاختفا
۳۷	۱۳	المنافق	آیۃ المنافق	۷۷	۱۷	لحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	بانزد	بازو
۳۸	۶	قمر	مر	۷۷ برحاشیہ	۳۴	فیہم	فہم	برحاشیہ	۱۲	توبہ میودن	توبہ نمودن
۵۱	۸	بایہ	بایہ	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۷ برحاشیہ	۳۲	آنحضرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلہما	یعلمہا	۸۳	۲۰	زخرفۃ	زخرفۃ	۱۰۹	۷	فصلہا	فصلہا
۶۲	۲۰	خطیہم	خطیبہم	۸۳	۳۳	بشئی	بشئی	۱۰۹ برحاشیہ	۳	الفصل	الفضل
۶۶	۱۰	دگر	مگر	۸۴	۷	ضدر	صدر	۱۱۲	۱۸	باجت	باحث
۶۶	۱۶	شع	شرع	۸۴	۱۴	فنشاء الجہل	فنشاء الجہل	۱۱۲	۱۸	طلث	حلت
۶۶	۱۱	بہم	بہام	۸۴ برحاشیہ	۱۶	تنجبیہ	بتجبیہ	۱۱۳	۳	لقد	نقد
۶۶	۱۷	فقفہا	فقہیا	۸۵	۱۹	صاحب لمعۃ	صاحب لمعہ	۱۱۳	۳	سکاو	سگاو
۶۷	۱۴	الجوبہ	الجوبیۃ	۸۵	۷	فہذالاختراع	فہذ الاختراع	۱۱۳	۲۷	بجارہ سندھان	بجارہ سندوان
۶۷	۱۰	تقی	نفی	۸۶	۳	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	۱۱۴	۱۳	باسمہ	باسم
۶۷	۱۴	لقیہا	فقیہا	۸۸	۲	لایکن	لایکن	۱۱۵	۲۱	یجلتہ	تخلتہ
۶۷	۲۱	کاہا	کاہنا	۸۸	۵	متفلسف	المتفلسف	۱۱۶ برحاشیہ	۳۰	التبرک	التبرک
۶۸	۱۱	ملحق	ملحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۷	۳۰	اختلقوا	اختلفوا
۶۸	۱۸	خونۃ	قوتہ	۸۹ برحاشیہ	۱	القرص	الفرض	۱۱۸		جرد زا	جزو را
۶۸	۱۹	والجہوریۃ	والجمہوریۃ	۹۱	۵	امرتکم	امرتکم	۱۱۹	۱	ارلعزیز	اولعزیز

فہرست مضامین کتاب مستطاب بوارق محمدیہ